

From Persianate pasts to Aryan antiquity Transnationalism and transformation in Afghan intellectual history, c.1880-1940

NILE GREEN

از گذشته‌های پارسی تا روزگار آریایی‌ها

ترانس ناسیونالیزم (فراملیتی) و دگرگونی‌های تاریخ روشنفکری افغانستان

(۱۸۸۰-۱۹۴۰ میلادی)

نیل گرین

چکیده

مقاله کنونی، مطالعه موردی ابعاد فراملیتی تاریخ روشنفکری مدرن افغانستان را با تمرکز بر تاریخ نگاری، ارائه می‌دهد. این مقاله پیشرفت تاریخ نگاری افغانستان را از سال ۱۸۸۰ الی ۱۹۴۰ با تأکید بر انقلاب دگرگونی‌های تاریخ نگاری دهه ۱۹۳۰ میلادی دنبال می‌کند. قبل از این دهه، اغلب تاریخ نگاران افغانستان از رواج‌های دودمانی و نسب‌نامه نویسی تاریخ فارسی («شرح وقایع تاریخی») پیروی می‌کردند. پس از بررسی نصوص متعددی از این قبیل، بر روشنفکران جدید مربوط به انجمن ادبای کابل و نقش این انجمن به عنوان چهارراه ورود و اقتباس رشته‌های روشنفکری اروپا، تمرکز خواهد شد. تاریخ نگاران انجمن ادبای کابل، با [ترجمه و] انتشار پژوهش‌هایی از انگلیسی و فرانسوی، به زبان «فارسی دری» در نشریه‌های این انجمن، مفاهیم تازه هویت جمعی را با تطبیق روش‌های زبان شناختی و باستان شناسی اروپا تهداب گذاری کردند. بررسی آثار دو تن از تاریخ نگاران این گروه، «یعقوب حسن خان» و «احمد علی گُزاد» تأثیرات ناشی از ایدئولوژی جدید تاریخ نگاری آریانیسم را به اثبات می‌رساند، ایدئولوژی که با استفاده از آن، افغانستان و مردمش به آریایی‌های باستان و سرزمین باختر (بلخ) یا آریانا پیوند داده می‌شوند.

کلید واژه‌ها: افغانستان، تاریخ روشنفکری، تاریخ جهان، تاریخ نگاری، باستان شناسی، فراملیتی، فارسی، فرانسه، میوزیم‌ها (موزه‌ها)، ناسیونالیزم (ملی گرایی)

مقدمه: نقش استقلال در روشنفکری افغانستان

استرداد استقلال افغانستان پس از جنگ سوم افغانستان و انگلیس در سال ۱۹۱۹ تأثیرات مهمی را بر تاریخ روشنفکری افغانستان در پی داشت. پیشرفت‌های دوران حبیب‌اله خان (19-1901) در دو دهه گذشته زمینه ظهور روشنفکران جدید را در دهه‌های بعد فراهم ساخته بود. گشایش لیسه حبیبیه در سال ۱۹۰۴، بازگشت خانواده‌های تبعیدی از امپراتوری عثمانی و هند بریتانیوی در سال ۱۹۰۶ و تاسیس روزنامه «سراج الاخبار» در سال ۱۹۱۱ تماماً باعث ورود و ترجمه آثاری از زبان‌های «اردو» و «ترکی» و همچنین «فرانسوی» و «انگلیسی» به زبان فارسی دری شدند. اما گسترش مکاتب جدید فکری، پس از استقلال افغانستان در سال ۱۹۱۹ و حقوق متمم آن جهت برقراری روابط سیاسی با تعدادی از ملت‌های اروپایی صورت گرفت. در سال ۱۹۲۰ اولین گروه از فارغ‌التحصیلان لیسه حبیبیه جهت تحصیلات عالی روانه اروپا شدند. سپس در سال‌های ۱۹۲۲ و ۱۹۲۴ به ترتیب، لیسه امانیه با زبان تدریس فرانسوی و آلمانی (بعدها استقلال) و لیسه امانی با زبان تدریس آلمانی (بعدها نجات) در کابل گشایش یافتند که تعدادی از معلمان اروپایی در آنها تدریس می‌کردند. در سال ۱۹۳۱ با تاسیس انجمن ادبای کابل، جسارت ظرفیت‌سازی فکری به سرپرستی دولت، به اوج خود رسید و اجلاس و نشرات آن، زمینه حضور فارغ‌التحصیلان جدید مکاتب را در میان مردم مهیا ساخت.

نادرشاه، در سال (33-1929 میلادی) انجمن ادبای کابل را با تقلید نسبی از ساختار آکادمی فرانسه (Academie Francaise) تاسیس کرد. نادرشاه از ماه جولای ۱۹۲۴ الی نومبر ۱۹۲۶ به صفت سفیر افغانستان در پاریس حضور داشت و در این ایام با آکادمی فرانسه نیز آشنایی حاصل کرده بود. همچون مدل فرانسوی خود، انجمن ادبای کابل در دوران گسترش ناسیونالیسم (ملی‌گرایی) زبانی، به صورت نسبی در تلاش پاک‌سازی و حفاظت از زبان فارسی دری بود. گرچند، عنوان جورنال ماهانه آن، کابل: علمی، ادبی، اجتماعی و تاریخی؛ برنامه‌های گسترده‌تری به نمایش می‌گذاشت.

مقاله‌های متعددی اعم از اصلی و ترجمه که در سال‌های ۱۹۳۰ در روزنامه کابل منتشر می‌شد، پاناپولی فرا ملیتی مقاله‌های جدید را آشکار می‌ساخت و به شدت مورد علاقه اندیشمندان ناسیونالیست (ملی‌گرا) قرار گرفته بود. برای روشنفکران مذکور که از سبک منحصر به فرد خویش پیروی می‌کردند، انجمن ادبای کابل، همچون چهارراهی عمل می‌کرد که نه تنها محل ورود و تبادل افکار جدید بود، بلکه فراتر از آن، چهار راه ورود و تبادل روش‌های جدید روشنفکری نیز به شمار می‌رفت.

علاوه بر موضوعات متعددی که در انتشارات انجمن مورد بحث قرار می‌گرفت (اعم از روزنامه، سالنامه و یک سلسله گاه‌نامه‌ها) شاید تأثیرگذارترین مقاله انجمن در سطح عمومی، تاریخ افغانستان بود.

جهت همسویی با منطقه، در افغانستان نیز نوع جدیدی از تاریخ نگاران ملی گرا، پا به عرصه وجود نهادند که تاریخ باستان از نظر آنها تهداب بسیاری از دولت-ملت‌های جدید را تشکیل می‌داد. چنانچه در جمهوری ترکیه، مصر و ایران و همچنین هند مستعمراتی، در سال‌های پسین، باستان‌شناسی یکی از اصول اجتناب‌ناپذیر این پروژه [پروژه ملی‌گرایی مبتنی بر تاریخ باستان] به شمار می‌رفت که در اصل مُعَرّف آن اروپایی‌ها بودند.

پس از استقلال افغانستان و امضای کنوانسیون باستان‌شناسی افغانستان-فرانسه در ماه سپتمبر سال ۱۹۲۲، اکتشافات مسلکی، حفاری‌های طولانی مدت و باستان‌شناسی به صورت مستقیم وارد افغانستان شد که منجر به شکل‌گیری بلافاصله نمایندگی باستان‌شناسی فرانسه در افغانستان (DAFA)^۱ شد. این نهاد حق امتیاز انحصاری ۳۰ ساله داشت. در دهه بعد، با تکمیل شدن حفاری‌های ابتدایی و سپس انتشار یافته‌های تیم کوچک دافا، دو نهاد جدید منحصی ساز و کارهای انتشار معلومات مربوط به اکتشافات «دافا» برای مردم داخل کشور، وارد عمل شدند.

انجمن ادبای کابل به عنوان اولین نهاد در سال ۱۹۳۰ تاسیس شد و دیپارتمنت ترجمه آن علاوه بر سایر فعالیت‌ها، گزارش‌های باستان‌شناسی را نیز از زبان فرانسه به فارسی ترجمه می‌کرد و به منظور ایجاد تاریخ دقیق ملی، به جمع‌آوری اطلاعات می‌پرداخت. دومین نهاد، موزه کابل (میوزیم کابل) بود که در ماه نومبر سال ۱۹۲۴ در قصر کوچک کوه باغچه توسط امان‌الله [خان] تاسیس شد، سپس در سال ۱۹۳۱ توسط نادرشاه به ناحیه جدید حکومتی یعنی دارالامان انتقال داده شد. از لحاظ تطبیقی، لازم به ذکر است که «انجمن ادبای کابل» و «موزه کابل» هر دو قبل از همتایان ایرانی خود یعنی «فرهنگستان ایران» (آکادمی ایران، تاسیس ۱۹۳۵) که به تقلید از آکادمی فرانسه ایجاد شده بود و «موزه ایران باستان» (تاسیس ۱۹۷۳) تاسیس شده‌اند. در واقع مهندس و مدیر عامل موزه ایران، اندره گُدار (Andre Godard) را در سال (۱۸۸۱-۱۹۶۵) استخدام کرد که قبل از عزیمت به تهران در «دافا» برای افغانستان کار می‌کرد. در حالی که پیشرفت‌های افغانستان سر مشق پیشرفت‌های منطقه قرار گرفته بود اما به معنی عقب ماندن منطقه نبود.

استقرار ناسیونالیستی باستان‌شناسی^۲ و موزه‌شناسی^۳، برای ایران یا هر جای دیگری، یک موضوع پیش پا افتاده در تحقیقات خاورمیانه و جنوب آسیا محسوب می‌شد یا خیر؛ صرف نظر از بحث بیشتر درباره سیاست‌های معروف ناسیونالیزم که تاریخ نویسان جدید افغانستان نیز بدون شک در زمره آنها

¹ Delegation Archeologique Franciase en Afghanistan [French Name]

² Archeology

³ Museology

قرار می‌گیرند، حتی اگر سرمایه‌گذاری انجام شده بر روی آنها از همدیگر تفاوت داشته باشد؛ این مقاله بر محتویات فکری و روشنفکری آثارشان، مخصوصاً ابعاد روش شناختی آنها از نظر تطبیق تکنیک‌های زبان شناختی^۴، باستان‌شناسی و مسکوک (سکه) شناسی^۵ تمرکز دارد. با دنبال نمودن مشاوران و منابع مخصوص روش‌های قرصی مذکور، این مقاله تفاوت (تباین) میان تاریخ نویسندگان بنیادگرای جدید و استادان فارسی زبان‌شان در نیم قرن گذشته و در نهایت هزار سال گذشته، از زمان تاریخ نویس بی‌بدیل بیهقی (۱۰۷۷ میلادی) تا کنون را توضیح می‌دهد.

در مقاله قبلی، همکاری نزدیک دانشمندان افغان در «سرزمین اردو زبان‌های» جنوب آسیا در دهه‌های اول قرن بیستم مورد بحث قرار گرفت. در اینجا بر تحولات حیات روشنفکری انگلیسی-فرانسوی افغانستان معاصر تمرکز خواهد شد، هر چند در برخی موارد پادرمیانی هند بریتانیوی نیز به چشم می‌خورد. جهت نشان دادن تفاوت‌های تاریخ‌نگاری که بر اثر تلفیق اندوخته‌های [علمی] اروپایی‌ها به میان آمده است، بخش اول این مقاله، انواع تاریخ‌نگاری‌های مورد حمایت دولت، در نیم قرن ملت‌سازی یعنی سال‌های ۱۸۸۰ الی ۱۹۳۰ را به صورت مختصر در افغانستان خواهد کرد. پس از بررسی انجمن ادبای کابل در قالب یک نهاد، دو بخش نهایی مقاله نیز به مطالعه موردی دو تن از تاریخ‌نگاران انجمن مذکور می‌پردازد تا چگونگی ادغام میتودهای وارداتی دهه ۱۹۳۰، در برنامه روشنفکری جدید افغانستان واضح گردد.

سلسله نویسی^۶ و نسب‌نامه نویسی^۷: تاریخ‌نگاری در افغانستان

سال ۱۸۸۰ الی ۱۹۳۰ میلادی

در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم، تلاش‌هایی صورت گرفت تا توانایی دولت به ارایه بیان تازه‌ای از تاریخ در اولین آثار چاپی افغانستان متمرکز شود. لازم به ذکر است که این نیم قرن، دوران یخبندان و توقف فارسی‌نویسی نبود. در حالی که برخی از خصوصیات سبک واقعه‌نگاری تاریخی نیز ادامه داده شد، اما این تواریخ مقدماتی چاپ شده، بیانگر پیشرفت‌های نوین در سبک تاریخ‌نگاری مرسوم در بازار چاپ هند بریتانیوی است که پس از سال ۱۸۷۳ میلادی تکنالوژی چاپ به صورت پراگنده از پنجاب به کابل وارد می‌شد. علیرغم تازگی چاپ، متون افغانستان به شیوه سلسله‌نویسی، استعاره و منابع مربوط به گذشته، همراه با تاریخ دودمانی و نسب‌نامه نویسی ادامه یافت. تاریخ سلطانی اثر سلطان محمد خان

⁴ Linguistic

⁵ Numismatic

⁶ Dynastical

⁷ Genealogical

که در سال ۱۸۶۴ تحریر و در سال ۱۸۸۱ برای صادر شدن به افغانستان در مومبی به چاپ رسید، تواریخ دودمانی و نسب نامه نویسی رایج در مناطق وسیع فارسی زبان، با تمرکز به حاکمیت سردمداران پشتون از خاستگاه تا اولین جنگ افغانستان و انگلیس در سال ۱۸۳۹-۴۲ را نشان می‌دهد. مانند تواریخ عهد مغول؛ طور مثال تاریخ خان جهانی (تاریخ خان جهان) تالیف برهانپور در «دیکان» (Deccan) حدود سال ۱۶۱۳ میلادی؛ تاریخ سلطانی در ابتدا به روشن نمودن «نسب» پشتون‌ها در افغانستان می‌پردازد قبل از اینکه به مناطق تحت حاکمیت شاهان هندو-افغان (به صورت مشخص سوری‌ها) بپردازد و سپس به دودمان (طایفه) خانواده شاهان «دُرانی» می‌پردازد.

تاریخ سلطانی از لحاظ سبک، منابع، زبان و معانی، ادامه دهنده سبک نسب نامه نویسی و دودمانی رایج در فارسی گذشته است که به آن وابسته می‌باشد. در عین حال نمی‌توان گفت که سبک تاریخ نیز ایستا و رو به انقراض بوده است: تاریخ سلطانی نو آوری مهمی را در ایجاد واژه جدید «کشور افغانستان (مملکت افغانستان)» به جای نام‌های سابق «خراسان» و «ترکستان» به میان آورده است که در تواریخ قبلی بر مناطق تحت حکم روایی کابل ایراد می‌شد. در واقع چاپ این کتاب در هند و وارد نمودن آن به افغانستان، عصر فراملیتی جدیدی را همراه با مرزهای جدید دولت-ملت افغانستان به میان می‌آورد. در عصری که توانایی‌های صنعت چاپ افغانستان بسیار محدود بوده است، چاپ تاریخ سلطان محمد در بمبئی و آغاز سلطنت عبدالرحمن خان (۱۸۸۰ الی ۱۹۰۱ میلادی)، تهداب اصلی ظهور دولت-ملتی را تحت عنوان «افغانستان» پایه گذاری کرد که اندکی بعد مرزهای جغرافیایی آن نیز مشخص شد. تداوم سبک تاریخ نگاری گذشته، در تاریخ سلطانی با تمام قراین معاصر قابل توجه است، مخصوصاً در شرایطی که تواریخ جدید افغانستان که در دهه ۱۹۳۰ پا به عرصه وجود خواهند گذاشت.

بعدها پالیسی‌های تمرکز گرایی عبدالرحمن خان او را وادار ساخت تا از صنعت چاپ برای تحقق اهداف خود با توسل به نصوص مذهبی و دودمانی استفاده نماید. عبدالرحمن، در سال ۱۸۸۵ بعد از وارد نمودن مطبوعات چاپی از هند و ورود منشی «عبدالرزاق دهلوی» به افغانستان، نشریه خود را در بخش‌های ارزش‌های اسلامی و وفاداری، تحت عنوان «پندنامه دنیا و دین» به چاپ رساند. با این وجود، مفصل‌ترین اثر تاریخی دوران حاکمیت عبدالرحمن خان، تحریر زندگی نامه شخص خودش می‌باشد که عنوان آن (تاج التواریخ) بیانگر تلاش‌های وی مبنی بر تبدیل نمودن تاریخ نگاری جمعی به نسب نامه نویسی می‌باشد. در حالی که تاج التواریخ به عنوان یک اثر زندگی نامه نویسی، صرفاً نسب نامه نگاری ساده به شمار نمی‌رود، اما در آن تقلیدهای برجسته‌ای از بابرنامه (سال ۱۵۲۹ میلادی) و واقعات شاه شجاع (سال ۱۸۳۶ م.) به چشم می‌خورد که بعدها در دوران تبعید در هند تحریر شده است.

تاریخ سلطانی و تاج التواریخ، از نظر محتوای معنایی، پیرو الگوی تاریخ نگاری فارسی گذشته و حاکمیت قبایل پشتون می‌باشد و از نظر محصولات عینی هر دو متن، رابطه متقابل نزدیک میان اقتصاد ادبی افغانستان و همتای مستعمراتی آن هند را نشان می‌دهد که هر دو کتاب در آن به طبع رسیده اند. تواریخ افغانستان، طی نیم قرن گذشته، قبل از چاپ کتب تواریخ در افغانستان، در هند (به زبان اردو) به چاپ می‌رسید و این امر استفاده از عبارت «افغانستان» را تسهیل می‌کرد. این موضوع در تاریخ افغانستان اثر «میر اشرف» که قبل از سال ۱۸۴۵ در بمبئی و درست سی و شش سال قبل از تاریخ سلطانی به چاپ رسیده است، قابل مشاهده است. هند در قسمت تولید کتب تاریخی افغانستان در اواخر قرن نوزدهم سهم ارزنده‌ای داشته است، تا حدی که سردبیر «تاج التواریخ» عبدالرحمن خان (شیخ شبح مانند)، یا حد اقل جلد دوم آن را سردبیر هندوستانی وی «سلطان محمد خان» به رشته تحریر درآورده است. این امر نمونه‌ای از وابستگی گسترده افغانستان را به زیربنای فکری نیرومند هند مستعمراتی، به شمول چاپخانه‌ها و مکاتب جدید مسلمانان آن نشان می‌دهد که فارغ التحصیلان آن در سال‌های بعد باعث گشایش لیسه حبیبیه پس از مرگ عبد الرحمن خان در سال ۱۹۰۱ میلادی می‌شوند.

این شیوه داد و ستد میان افغانستان و هند در زمان حاکمیت حبیب الله خان (۱۹۰۱ الی ۱۹۱۹ میلادی) تسریع شد. مخصوصاً پس از دیدار رسمی شصت و چهار روزه شاه در سال ۱۹۰۶ از هند، که در یک اثر تاریخی به زبان اردو، تحت عنوان «ذکر شاه اسلام» ثبت شده است. این اثر هم شامل زندگی نامه و هم روزنامه نویسی افغانستان می‌باشد. در عین حال در زمان حاکمیت حبیب الله، هند تنها منطقه‌ای نبود که کابل با آن ارتباط داشت، امپراتور عثمانی نیز الگوی فکری دیگری بود که از اهمیت هم‌تراز با هند برخوردار بود، اما نزدیکی کابل و پیشاور هند را به اولین دروازه افغانستان به سوی جهان مبدل کرده بود. در اوایل سال ۱۹۰۰ میلادی، خدمات منظم پستی این دو شهر را به هم وصل کرد که اندکی بعد به روی وسایط نقلیه نیز باز شد. این چرخش نقش روزنامه‌های هند بر تانیوی را به عنوان روزنامه‌های پیشتاز در زمینه تهیه گزارش‌های خبری برجسته کرد، محمود طرزی برای تهیه مطالب سراج الاخبار (۱۹۱۱ الی ۱۹۱۹) علیرغم تمایل به امپراتوری عثمانی از نظر الگویی، به این روزنامه‌ها متکی بود. به این دلیل اندکی جای تعجب است که در دوران حاکمیت حبیب الله، هند هم در زمینه تاریخ و هم در زمینه مسایل روز دنیا، همچنان یکی از عرضه کنندگان دانش [به افغانستان] باقی می‌ماند.

در حالی که تا سال ۱۹۰۰ میلادی، کارهای متعدد تاریخی به زبان اردو تحریر می‌شد تا گذشته افغانستان را از منظر قوم شناسی و جغرافیایی، مورد بررسی قرار دهد. اثر "سید محمد حسینی اغلاب موهانی" «نیرنگ افغان» و روزنامه پیسه اخبار (اوضاع طبیعی، جغرافیایی، تاریخی و تمدنی افغانستان) هر دو مبتنی بر انگلیسی کشورهای مستعمراتی بودند. در افغانستان نیز این شیوه روزنامه نگاری توسط محمود

طرزی در کتابی تحت عنوان «افغانستان» بیان شده است. کتابی منظوم از جشن‌های جغرافیای کشورش، این کتاب در سال ۱۹۱۲ در کابل به عنوان بخشی از تلاش‌های محمود طرزی جهت ایجاد آگاهی ملی و قدردانی از سرزمین، درست به اندازه حکمروایانش، چاپ شد.

در حالی که برخی از مقاله‌های کوچک محمود طرزی در سراج الاخبار نیز به ملیت‌های قوم گرای هویت تاریخی افغانستان اشاره دارد، در دوران حکومت حبیب‌الله، از نظر طول و درازنای کتابی، تاریخ‌نگاری در باره افغانستان، متمرکز بر دودمان و شیوه‌های تاریخ‌نگاری قدیم فارسی، همچنان به قوت خود باقی ماند. طور مثال در تاریخ شاهی اوایل قرن بیستم «تاریخ پادشاهان متاخر افغانستان» اثر میرزا یعقوب الخافی (قبل از ۱۸۵۰ میلادی) به خوبی قابل مشاهده می‌باشد. هرچند مهمترین اثر دوران حبیب‌الله در زمینه تاریخ‌نگاری، جلد‌های اول سراج التواریخ بین سال‌های ۱۹۱۳ الی ۱۹۱۹ بود که توسط فیض محمد کاتب (۱۸۶۲ – ۱۹۳۱) به رشته تحریر در آمده است. سراج التواریخ، مباحث گسترده تاریخی را در چارچوب رایج تاریخ دودمانی شامل ساخته است که از دوران «احمد شاه سدوزایی» در سال ۱۷۴۰ الی اواخر قرن نوزدهم را تحت پوشش قرار می‌دهد. (جلدهایی در باره حاکمیت عبدالرحمن و حبیب‌الله تحریر شده بود، قبل از چاپ ضبط و توقیف شد.) تداوم شیوه تاریخ‌نگاری دودمانی، از عنوان این کتاب پیدا است، که در انتخاب آن از عنوان حبیب‌الله «سراج الملت و الدین» الگو برداری شده است.

علاوه بر این حقیقت که جلد‌های اخیر سراج التواریخ در دهه ۱۹۲۰ تحریر شده است، این اثر در مجموع بسیاری از عرف‌های رایج در تاریخ سلسله (تسب نامه) نویسی فارسی را تداوم بخشیده است، به طور مشخص شرح وقایع تاریخی تحریر شده به ترتیب از قرن هجدهم و «تاریخ احمد شاهی» اثر محمود الحسینی که در آن تاریخ افغانستان مترادف با گذشته قبایل سدوزایی و محمدزایی‌ها دانسته شده است. با این وجود نمی‌توان ابتکارهای فیض محمد کاتب را نیز نادیده انگاشت (کار وی بسیار مسلکی تر است، به عنوان نمونه در مقایسه به تاریخ‌نگاران قبلی، یکی از تفاوت‌های کار وی، بیان رنگین^۸ با استفاده از آرشیف شاهی است). نکته اینجا است که در کار وی بیش از سبک و ساختار و محتوی، تلاش شده است تا این اثر از جانب حاکم وقت به عنوان تاریخ رایج شناخته شود.

به این ترتیب تا زمان قتل حبیب‌الله در سال ۱۹۱۹ و تاج‌گذاری برادرش امان‌الله خان (۱۹۱۹ الی ۱۹۲۹) تاریخ‌نگاری‌های مهم نوشته شده در افغانستان همچنان به صورت سلسله‌نگاری و تاریخ دودمانی باقی ماند و به جز مواردی که گاهی به قرون وسطی و حکمروایی افغان‌ها بر هندوستان پرداخته

اند، فراتر از قرن هجده پای نهاد، چنانچه تاریخ سلطانی بدان پرداخته است. به عنوان استثنا می‌توان به آثار نسب نامه نویسی اشاره داشت که از الگوی به میان آمده در اوایل قرن هفدهم «تاریخ خان جهانی» و «خلاصة النسب» قرن هجدهم پیروی می‌نمودند. مهمترین مثالی که در اواخر دوره تاریخ نگاری نسب نامه نویسی می‌توان به آن اشاره کرد، کتاب «نژادنامه افغان» اثر فیض محمد کاتب است. این کتاب در زمان زمامداری امان الله تحریر و اولین بار در اواخر سال ۱۹۳۳ به چاپ رسید، نژادنامه افغان، بر ساختارهای سازمانی نژاد (نسب) مبتنی می‌باشد که در قرن بیستم، مدلی از تاریخ نگاری را به نمایش می‌گذارد که در اوایل قرون اولیه اسلامی با تمرکز بر قبیله و نهایتاً دودمان‌های قرآنی قبایل پیشتاز پشتون تمرکز می‌نماید. فیض محمد کاتب نیز در مقدمه کتابش از ناسخ التواریخ محمد تقی سپهر تاریخ نویس دربار قاجار (۱۸۸۰ میلادی) به عنوان منبع اصلی و گهگاهی نیز از تاریخ خان جهانی که سه قرن قبل در دربار «شاه جهانگیر» مغول تحریر شده بود، نیز یاد آوری کرده است. به عنوان یک هزاره که برای قبایل پشتون کار می‌کرد، بعد از تخصیص هفت فصل به افغان یا سلسله قبایل پشتون، تنها امتیاز فیض محمد در کتاب نژادنامه افغان برای بازن نمودن گذشته افغانستان فراتر از نسب شناسی باشندگان پشتون مسلط بر آن، با پرده برداری از منشأ هزاره ها، بلوچ‌ها، اوزبک‌ها و سایر مردمان غیر پشتون به پایان می‌رسد.

به این ترتیب، آثار تاریخ نگاری ممتاز، که از جانب دولت افغانستان در نیم قرن اول، مورد تشویق قرار گرفته و یا انکشاف یافته اند، دوران حاکمیت عبد الرحمن خان و امان الله خان را تحت پوشش قرار داده و به نوشته‌های تاریخی گسترده در کشور اشاره دارد که اولویت‌های دودمانی و نژادی تاریخ نگاری فارسی در آن تداوم یافته است. قبل از مقایسه چشم اندازهای ارایه شده از جانب تاریخ نویسان افغانستان در دهه ۱۹۳۰ ذکر موضوع مقیاس زمانی تاریخ افغانستان به عنوان زیر مجموعه تاریخ اسلام نیز خالی از فایده نخواهد بود. در بخش‌های ذیل به نو آوری‌های میتدولوژیک تاریخ نگاران انجمن ادبای کابل اشاره می‌شود، انقلابی ترین تفاوت این تاریخ نگاران با آثار همتایان شان این است که تاریخ نگاران انجمن کابل بر گذشته، تاریخ و مردم قبل از دوران اسلامی افغانستان تاکید داشته اند. به این دلیل به انواع مختلف شواهد زبان شناختی، باستان شناسی و مسکوک شناسی روی آورده بودند.

در حالی که نویسندگان افغانستان به دنبال بارور کردن متمرکز سازی و چشم اندازهای دودمانی گذشته مشترک شان بودند، ظهور تاریخ نگاران نوین افغانستان از اواسط قرن نوزدهم – همراه با سبک‌های جدید شان از قبیل نقد ادبی و داستان – در مصاحبت با منابع مفهومی و زیربنایی هند مستعمراتی به میان آمد. مبادلات فکری فرامرزی میان افغانستان و هند زمینه و شرایط را فراهم ساخت تا پیشرفت‌های متمدنی اوایل قرن نوزدهم حاصل شود، در درانی که نسل جدیدی از روشنفکران افغانستان به منابع

روشنفکری بدیل، در امپراتوری عثمانی، سپس فرانسه و جرمنی و در نهایت اتحاد جماهیر شوروی دست یافته بودند. محبوبیت تاریخ نگاری فراملیتی نباید هرگز باعث دست کم گرفتن دورافتادگی فیزیکی بسیاری از قسمت‌های افغانستان، به جز بعضی مناطق به هم پیوسته کابل و شاید برخی از شهرهای دیگر شود.

تصویر ۱ انجمن ادبای کابل (واحد ترجمه): (سمت چپ در وسط) خان و (سمت راست در وسط) گُزه‌زاد به این ترتیب مطالعه روابط نزدیک فرهنگی میان هند و افغانستان در اواخر قرن نوزدهم از این نظریه جلوگیری می‌کند که دانشمندان افغانستان به یکباره از طریق برقراری ارتباط با اروپایی‌ها در سال‌های ۱۹۲۰ و ۳۰ از انزوا بیرون کشیده شدند که اکنون به آن خواهیم پرداخت. آنچه در این مقاله مورد بررسی قرار خواهد گرفت، روند گسترش خطوط روشنفکری است که به عنوان نتیجه سیاست خارجی مستقل و جدید، افغانستان را به اروپا وصل کرد.

انجمن ادبای کابل، چهار راه روشنفکری

قبل از پرداختن به نوشته‌های یعقوب حسن خان و احمد علی گُزه‌زاد، بهتر است شرایط روشنفکری آن وقت که آثار این دو مورخ در اواسط دهه ۱۹۳۰ از طریق عضویت در انجمن ادبای کابل، خلق می‌شوند، به صورت مختصر مورد بررسی قرار گیرد. نادر شاه، اندکی پس از ایفای وظیفه و تبعید در فرانسه، این انجمن را از نظر مالی تمویل کرد که به نحوی کاشت نهال ملی گرایی اروپا در افغانستان به شمار می‌رفت. در زمان اصلاحات و ملی‌گرایی زبانی در منطقه، نادرشاه نیز از انجمن ادبای کابل جهت معیاری سازی فارسی دری، با الگو برداری از اکادمی فرانسه، استفاده به عمل آورد. از طرفی هم، افغانستان جهت پاسخگویی به فرهنگ ایجاد انجمن‌ها در ایران و مخصوصاً هند، این انجمن را به عنوان یک نهاد [اجتماعی] تاسیس کرده بود. نادرشاه متولد هند بود و در آن کشور پرورش یافته بود؛ تا ۱۸ سالگی افغانستان به چشم هم ندیده بود، تعداد زیادی از معلمان لیسه حبیبیه مسلمانان هندی تباری بودند که با انجمن‌های شمال هندوستان و انجمن‌های ادبی کابل آشنایی داشتند. سر منشأ دوگانه انجمن باعث شد که اعضای آن از جلسات و انتشارات انجمن جهت بحث و ترویج مفکوره‌ها و فعالیت‌های برگرفته شده از هند، ایران، اروپا و حتی ایالات متحده امریکا استفاده نمایند.

ایفای نقش انجمن به عنوان چهار راه روشنفکری از دو شرح نوشته شده در اواسط دهه ۱۹۳۰ میلادی قابل استنباط است که نویسندگان آنها بر روابط انجمن با فرهنگ ادبی خود تاکید داشته‌اند. اولین شرح، در سخنان یکی از وزرای فرانسه «رونه دولوت»^۹ (۱۸۷۵ - ۱۹۶۲) ملموس است که در یکی از

^۹ Rene Dollot

اجلاس سال ۱۹۳۶ مهمان انجمن بوده است. با در نظر داشت تمویل مالی انجمن توسط نادرشاه و تاثیر پذیری وی از آکادمی فرانسه در زمان اقامتش در آن کشور، دولت مَقَرَّ انجمن را در عمارت باغ کوچکی در میان ارگ، وزارت عدلیه و بانک ملی توصیف کرده است که تاسیس آن به سال ۱۹۳۳ باز می‌گردد. در آن وقت تعمیر مذکور تنها دو اتاق و یک کتابخانه در اختیار داشته است. بعدها، دولت ذکر می‌کند که علاوه بر کتب انگلیسی و سایر منابع، کتاب‌هایی به زبان فرانسوی، عربی و ترکی نیز در آن وجود داشته است. با این وجود، دولت یکی از دانشمندان ادیب در کنار استندهال^{۱۰} کارشناس، خاطر نشان می‌کند که ویراستار سالنامه کابل، «سید قاسم خان رشتیا»، فرانسوی را خوب صحبت می‌کند و چندین کتاب را به شمول (Prosper Merimee's Corsican vendetta novel Columba) از این زبان، ترجمه کرده است. در مطابقت با اهداف انجمن، دولت این موارد را در دو قسمت خلاصه کرده است. اول، به ارمغان آوردن جان دوباره برای دو زبان عمدتاً نوشتاری افغانستان، مطابقت دادن این دو زبان با «پیشرفت تمدن». دوم، ایجاد تاریخ افغانستان، که اغلب باعث حیرت همسایگان بود، و بعدها امکان معرفی آن به جهان بیرون نیز وجود داشت.

دومین توصیف انجمن در سفرنامه کارشناس هندی، سلیمان ندوی^{۱۱} (۱۸۸۴-۱۹۵۳) قابل مشاهده است که در سال ۱۹۳۳ از کابل دیدن کرده بود در کنار شاعر نامور علامه محمد اقبال (۱۸۷۷-۱۹۳۸) و سید راس مسعود^{۱۲} (۱۸۸۹-۱۹۳۷) معاون دانشگاه اسلامی علیگر^{۱۳}، قابل مشاهده است. انجمن ادبای کابل از این گروه سه نفره هندی در هتل جدید «کابل» میزبانی کرده است، جایی که احتمالاً به دلیل کوچک بودن فضای باغچه عمارت انجمن کابل انتخاب شده بود. در حالی که ندوی به این دلیل معلومات دیگری در باره مقر اصلی انجمن ارایه نمی‌دهد، در سخانش به اعضا و سوابق تعلیمی شان اشاره شده است. در گردهمایی مذکور سر منشی انجمن، شاهزاده احمد علی خان دُرانی حضور داشته است که ندوی خاطر نشان می‌کند وی یکی از فارغ التحصیلان کالج اسلامی لاهور است. تعداد دیگری از اعضای انجمن نیز دوران خوشی را در هند سپری کرده اند و با متخصصان هندی از جمله آقای سید احمد خان (۱۸۱۷-۹۸) و حکیم اجمل خان (۱۸۶۸-۱۹۲۷) آشنایی داشته و به زبان اردو نیز مسلط بوده اند.

ندوی مستقیماً به نظارت دولت بر انتشارات انجمن اشاره می‌کند و یاد آور می‌شود که روزنامه انجمن یعنی «روزنامه کابل» از طریق دفتر چاپخانه دولتی چاپ می‌شود؛ این چاپخانه فورمه‌های اداری، تمبر

¹⁰ Stendhal

¹¹ Solayman Nadwi

¹² Syyed Ross Masood

¹³ Aligarh

پستی و روزنامه رسمی اصلاح را نیز چاپ می‌کرد. این موضوع بیانگر خصوصیت بسیار مهم انجمن ادبای کابل می‌باشد که همانا ارتباط آن با دولت بود و آن را از سایر انجمن‌های مطلوب مردمی و عامه متمایز می‌ساخت. محمد نوروز خان دبیر و مؤسس انجمن، یکی از روسای تراز اول سلطنتی بود در حالی که جانشین وی شاهزاده احمد علی خان دُرانی، یکی از اقارب نزدیک نادرشاه بود. از فیض محمد خان، وزیر امور خارجه، علی محمد خان، سفیر افغانستان در لندن و وزیر معارف اسبق و میر عطا محمد خان، رئیس مجلس سنا نیز به عنوان اعضای افتخاری انجمن یاد آوری شده است. بسیاری از اعضای عادی انجمن نیز خواه به دلیل تعلیمات شان در مکاتب دولتی و یا کار در ادارات دولتی و یا مکاتب دیگر، از روابط نزدیکی با حکومت برخوردار بوده اند. انتظار می‌رفت مقاله‌های روزنامه کابل در زمینه ایجاد عوامل پیشرفت ملی، سکوت اختیار کند، سالنامه کابل در برخی موارد همچون جریده رسمی دست آوردهای حکومت و اداره چپان را توضیح می‌داد. هیچ یک از اعضای انجمن خواستار برهم زدن روال معمول نبودند، زیرا همواره این هراس وجود داشت که در بهار سال ۱۹۳۷ پشتو تولنه جایگزین انجمن ادبای کابل گردد و علاوه بر آن پالیسی وزارت معارف نیز خواستار انکشاف پشتو به عنوان زبان ملی در افغانستان بود. با این وجود، روزنامه و سالنامه کابل به انتشار مقاله‌های فارسی در کنار نسخه‌های اجباری پشتو ادامه داد.

روزنامه کابل در جون ۱۹۳۱ با سالنامه خود که حجم آن تقریباً به اندازه یک کتاب بود، آغاز به کار کرد و تا سال ۱۹۳۲-۱۹۳۳ ادامه یافت. چنانچه قبلاً ذکر شد علاقمندی اعضای انجمن بسیار فراتر از آثار ادبی بود که شامل موضوعات اقتصادی، جیولوژی، تکنالوژی، جغرافیای جهان و ساخت طیاره نیز می‌شد. روزنامه کابل به عنوان اولین روزنامه روشنفکری افغانستان این فرصت را در اختیار نسل جدید دانشمندان قرار داد تا اندوخته‌های شان را در سطح گستره تری در دسترس مردم قرار دهند. با در نظر داشت روزنامه و سالنامه، مقالات زیادی ترجمه شدند، حد اقل تعداد زیادی از اشتراک کنندگان در لیسه‌های جدید التاسیس حبیب الله و امان الله در کابل تحصیل کردند. بعضی فارغ التحصیلان اواسط قرن بیستم، برای تحصیلات عالی به اروپا فرستاده شدند. با راه اندازی روزنامه، نسل جدید روشنفکران افغانستان به بلوغ رسیده بودند.

در حالی که انتشارات انجمن موضوعات مختلفی را تحت پوشش قرار می‌دادند، اما تاریخ همچنان به عنوان مهمترین موضوع حفظ شد. بنابراین، انجمن یک شعبه مخصوص برای مطالعه تاریخ ایجاد کرد چنانچه بعد از ۱۹۳۷ برای پشتو تولنه نیز شعبه مخصوصی ایجاد گردید. از آنجا که اکثر تاریخ افغانستان و تاریخ نگاری اسلامی در سطح گسترده‌تر بر مبنای علایق شخصی و عامه دانشمندان و دولت‌های ذیربط استوار بودند. مکاتب جدید کابل دسترسی به کتاب‌های تالیف شده به زبان‌های اروپایی را امکان

پذیر ساخت، کتابخانه‌های شان واردات از پیشاور را آغاز و دانشمندان و خوانندگان نیز به موضوعات و میتودهای جدید تاریخ نگاری علاقمند شدند. در عین حال، ملی گرایی مصاحبان حکومت باعث شد که ایجاد تاریخ ملی به مهمترین وظیفه بشری تبدیل شود. به عنوان یک نهاد ملی گرا یا ناسیونالیست که بوسیله امواج بین المللی نظریه‌های وارداتی شکل گرفته بود، انجمن باعث ایجاد تحول و تجدید ادبیات مروج فارسی گردید. نقش انجمن به عنوان چهار راه روشنفکری باعث شد تا مقالات تاریخی روزنامه و سالنامه کابل با ویژگی‌های متفاوت موضوعی و میتدولوژیک تهیه گردند. این تفاوت نیز به صورت نسبی از کتابخانه چند زبانه و تا حدی نیز از اثر کار و فعالیت تمام وقت مترجمان انجمن سرچشمه می‌گرفت. عکسی از شعبه تالیف و ترجمه انجمن این کارمندان را به ترتیب ذیل معرفی می‌کند: مترجم زبان انگلیسی (عبدالغفور خان)، زبان فرانسوی (علی احمد گهزاد)، زبان روسی (عبدالواحد خان) و عربی (اورالدین خان). حضور این مترجمان در روزنامه و سالنامه کابل، ترجمه تمام موضوعات اعم از تاریخ موثرهای موتوردار و داستان‌های کوتاه «موپاسانت»^{۱۴} را ممکن ساخته بود.

نگاه دقیق تری به مترجم زبان انگلیسی «عبدالغفور خان» به جریان فراملیتی نظریات و روش‌ها اشاره دارد که از طریق انتشارات انجمن به یکدیگر مرتبط بودند. از آنجا که تخلص مترجم زبان انگلیسی در تصویر فوق ذکر نشده است، شاید یکی از دو نفر باشد. اولی، عبدالغفور خان (۱۹۰۷-۷۴) که با تخلص برشنا (در پشتو به معنای روشنایی و برق) شناخته می‌شد. به عنوان یکی از اعضای کدر جدید تحصیل کرده که به دلیل پالیسی‌های امان الله خان در سال ۱۹۲۰ تربیه شده بودند. برشنا برای تحصیل در رشته هنرهای زیبا و حکاکی به آکادمی هنرهای زیبا در شهر مونیخ آلمان فرستاده شد. در سال ۱۹۳۱ به کابل بازگشت و در سال ۱۹۳۳ به عنوان مدیر مکتب هنرهای زیبا (مکتب صنایع نفیسه) تقرر یافت. برشنا که به زبان آلمان نیز تسلط داشت، بعضاً از جانب انجمن ادبا جهت طراحی حاشیه‌های روزنامه کابل نیز استخدام می‌شد. وی می‌توانست از مهارت‌های حکاکی خود که در مونیخ برای نقاشی‌های گرافیکی آموخته بود، برای تصاویر بالای صفحه مقالات روزنامه، استفاده نماید. بسیاری از طراحی‌های وی شباهت زیادی به اشکال «جوجنستیل» [هنر نوین آلمان و اتریش] داشتند. این امکان وجود داشت که برشنا رفته رفته به عنوان معروف ترین نقاش افغانستان (و همچنین شاعر زبان پشتو) شهرت یابد. چنانچه در هنرهای تصویری تبارز داده می‌شد، اقتباس از روش‌های عالمانه اروپایی که ما نیز اندکی بعد به آن تمایل پیدا می‌کردیم، نقاشی‌های میهن پرستانه تاریخ فولکلور و صحنه‌های تاریخی افغانستان (مشهورترین اثر وی در سال ۱۹۴۳ ترسیم گردید که تاجگذاری احمد شاه درانی را نشان می‌دهد) که

در آن مشخصات سبک منظره نگاری، صورت نگاری و تاریخ نگاری، مکتب کلاسیک مونیخ قابل مشاهده می‌باشد.

به احتمال زیاد ممکن است که «عبدالغفور خان» ترجمان زبان انگلیسی انجمن، همان عبدالغفورخانی باشد که در برخی شماره‌های روزنامه کابل با تخلص امینی معرفی شده است. مانند سایر مترجمان متون تاریخی که در زیر مطالعه خواهد شد، عبدالغفور خان امینی نیز مهارت‌های زبانی خود برای انتقال نظریات باستان‌شناسی دانشمندان انگلیسی، البته اغلب هندی به خوانندگان افغان استفاده نموده است، چنانچه تاریخ ۱۹۳۱ محمد ناظم را در باره سلطان محمود غزنوی ترجمه کرده است، تاریخ مذکور با استناد به دایرة المعارف اسلامی و آثار خاورشناس معروف دانشگاه کمبریج ای. جی. برون^{۱۵} (۱۸۶۲-۱۹۲۶) تالیف شده است. ورود تخنیک‌های دانشمندان باستان‌شناس اروپا و بعضاً هندی را به افغانستان ذیلاً بررسی خواهیم کرد.

محمد ناظم ماستری و دکتورای خود را از دانشگاه کمبریج اخذ کرده بود و هنگام انتشار تصویرش در صفحات روزنامه کابل، بحیث رئیس سروی باستان‌شناسی هند مشغول به کار بود.

درحالی که روشنفکرانی مانند عبدالغفور خان به واردات راهکارهای خاورشناسی به تاریخ نگاری اسلامی کمک می‌کردند، سایر مترجمین نیز تهداب ساخت تاریخ دقیق قبل از دوران اسلامی را برای افغانستان پایه گذاری کردند. یکی دیگر از کدرهای مترجمان انجمن «سید قاسم خان» (۱۹۱۳-۹۸) بود که از لیسه فرانسه در کابل فارغ شده بود و با تخلص رشتیا (پشتو: حقیقت) شناخته می‌شد. با تبارز آنچه که در ذیل در مورد شخصیت کاری همکارانش در شعبه ترجمه خواهیم دید، در سال ۱۹۳۷ رشتیا گزارش «جوزف هاکین»^{۱۶} و «جین کارل»^{۱۷} را ترجمه کرد که در مورد حفاری‌های دافا در معابد یافت شده هندوان واقع در نزدیکی خیر خانه کابل بود. ترجمه‌های گزارشالات مختصر دافا نیز به صورت منظم در سالنامه کابل منتشر می‌شد.

با این وجود دو تن از همکاران سابق رشتیا در شعبه ترجمه و تالیف، از تاثیر گذارترین چهره‌های انجمن ادبای کابل به شمار می‌رفتند که عبارت اند از: مدیر شعبه «احمد علی گُزاد» و معاونش «یعقوب حسن خان». در سال ۱۹۳۶ احمد علی گُزاد گزارش باستان‌شناسی آندره گودرد از باستان‌شناسان نمایندگی باستان‌شناسی فرانسه یا «دافا» را در افغانستان ترجمه کرد که راجع به آثار باستانی بامیان بود. در عین حال، یعقوب حسن خان از آثار دانشمندان انگلیسی زبان جهت ایجاد تاریخ نگاری مبتنی بر زبان‌شناسی

¹⁵ E. G. Browne

¹⁶ Josef Hackin

¹⁷ Jean Carl

استفاده کرد. از طریق مقاله‌هایی که احمد علی گهزاد و یعقوب حسن خان از طریق انجمن ادبا منتشر می‌ساختند، گزارشات، فعالیت‌ها و میتودهای باستان‌شناسی و زبان‌شناسان اروپایی به روشنفکران ملی‌گرای افغانستان اجازه می‌داد تا برای اولین بار تاریخ باستانی کشورشان را ایجاد نمایند. از این طریق منابع جدید روشنفکری توسط دافا و سایر دانشمندان اروپایی که با کتابخانه انجمن ادبا و شعبه ترجمه در ارتباط بودند، به سرعت باعث جدا شدن تاریخ‌نگاری از دودمان سلسله‌نگاری، نسب‌شناسی و مدل‌ثبت وقایع اسلامی شود که تاریخ افغانستان نیز با همان روش تحریر شده بود. با انجام این کار تاریخ‌نگاران جدید انجمن یک بار دیگر سرزمین باستانی و چندآیینی «آریانا» را دوباره به متصور شدند که پادشاه شورشی افغانستان، حبیب‌الله کلکانی آن را در سال ۱۹۲۹ امارت اسلامی نامیده بود.

اکنون با پرداختن به یک نمونه از آثار تاریخ‌نگاری اواسط دهه سی – نسب‌نامه نژاد افغان «فیض محمد کاتب» تنها سه سال قبل تحریر شده بود – خواهیم دید که تاریخ‌نگاری جدید انجمن ادبای کابل از روش‌های تاریخ‌نگاری گذشته در افغانستان بسیار تفاوت دارد. این امر نه تنها از نظر دوران تمرکز بر گذشته قبل از اسلام ملموس است، بلکه از نظر سبک (از طریق مقاله‌ها و مونوگراف‌های زیرنویس شده علمی) و از نظر میتود (از طریق سکه‌شناسی، باستان‌شناسی و زبان‌شناسی) نیز قابل مشاهده می‌باشد. از این طریق تاریخ‌نگاری مانند مطالعه موردی تاریخ روشنفکری نوین افغانستان و مخصوصاً ابعاد ترانس‌اسیونالیزم یا فراملیتی آن عمل می‌نماید.

یعقوب حسن خان و تاریخ زبان‌شناسی

در سال ۱۹۳۵ با نشر سالنامه کابل، مقاله‌ای تحت عنوان تاریخ زبان‌های افغانستان نیز در آن انتشار یافت.

در قسمت بالای مقاله نویسنده به عنوان عضو افتخاری انجمن ادبای کابل معرفی شده بود، در حالی که در سالنامه از وی به عنوان معاون شعبه ترجمه و تالیف انجمن ادبای کابل یاد آوری کرده بودند. پُست رسمی وی به عنوان (ترجمان) در یکی از مقالات خودش برای روزنامه انجمن، نیز قابل تأیید است. با ذکر منابعی به زبان انگلیسی که در آنها از وی نامبرده می‌شود، دلیل خوبی است که فرض نماییم یعقوب حسن خان از لیسه حبیبیه فارغ‌التحصیل شده بود. بدون توجه به سوابق تحصیلی یعقوب حسن خان، وی با استفاده از انتشارات انجمن در اواسط دهه ۱۹۳۰ یکی از انتقال‌دهندگان کلیدی تئوری آریایی به عامه مردم افغانستان بود. ممکن است طی تحقیقات آینده انتقال‌دهندگان قبل از وی نیز مشخص شود، اما دهه ۱۹۳۰ بدون شک دهه‌ای است که در آن ملت جدید افغانستان به عنوان سرزمین آریایی به رسمیت

شناخته شد. چنانچه در بخش بعدی ملاحظه خواهیم کرد که این روند در اواخر دهه مذکور با ترویج نام آریانا به عنوان بدیل افغانستان به نقطه اوج رسید.

از نظر میتدولوژیک بزرگترین ابتکار یعقوب حسن خان، معرفی مدل تاریخ زبان شناسی به خوانندگان بود، این میتود می‌خواست به ملت دو پارچه بگوید که زبان‌ها تاریخ دارند و این تاریخ می‌تواند به نوبه خود گذشته مردم افغانستان را روشن سازد. تاریخ زبان‌شناسی در میان روشنفکران افغانستان موضوع کاملاً جدیدی به شمار نمی‌رفت، اما جای تعجب است که اهمیت و ارزش آن زبان با هدف ملی‌گرایی طراحی شده استفاده شده است. در سال ۱۹۱۳ محمود طرزی ژورنالیست جامع‌الکلمات طی مقاله کوتاهی در سراج‌الخبار از نظر زبان‌شناسی تاریخی ادعا کرده بود که پشتو اجداد تمام زبان‌ها است. دو دهه بعد مقاله یعقوب حسن خان از دو جهت تفاوت داشت. اول، از ملی‌گرایی مبتنی بر پشتو اجتناب کرده بود تا تمام زبان‌های افغانستان مورد تمرکز قرار گیرند و به عنوان زبان‌های آریایی با هر یک برخورد همسان صورت گیرد. دوم، مقاله وی بازنگری کلی تری را نسبت به میتودهای روشنفکری زبان‌شناسی تاریخی، در اختیار خوانندگان قرار می‌داد.

یعقوب حسن خان، در مقدمه مقاله خود «تاریخ زبان‌های افغانستان» توضیح داده بود که قبل از پرداختن به مقاله زبان و لهجه‌ها، بررسی مختصر قواعد عمومی زبان جهت درک دلیل نزدیک بودن یک زبان به دیگری ضروری می‌باشد. تنها در این صورت درک مناسبی از زبان‌های وطن عزیز ما حاصل خواهد شد. او با اصطلاحات آغاز می‌نماید که بنیادهای فیزیولوژیک زبان نیز در آن شامل است و توضیح می‌دهد: در حالی که حیوانات مختلف نیز می‌توانند از طریق حرکات فیزیکی با یکدیگر ارتباط برقرار نمایند، اما قوه نطق تنها منحصر به انسان است. بنابراین، ممکن است قبایل متعددی تمدن نداشته اما از نعمت زبان برخوردار بوده‌اند. با این ارزیابی وی به منشأ اجتماعی و کارکردهای زبان پرداخته و خاطر نشان می‌کند که زبان مشترک می‌تواند به جای نفاق، اتحاد در پی داشته باشد. حتی در صورتی که مرزهای سیاسی و زبانی نیز مشترک نباشند، از این جهت در برخی موارد ملت و زبان مساوی و برابر نیستند. به این دلیل که احساس اتحاد ملی بر مبنای دین، نژاد و واقعیت‌های تاریخی شکل می‌گیرد. طور مثال در اینجا تفاوت عمده‌ای از ایدیولوژی ناسیونالیست پشتو وجود دارد که در نهایت پنج سال بعد، باعث نزدیک‌تر شدن جامعه می‌شود – در افغانستان مردم به زبان‌های مختلف آریایی صحبت می‌کنند، اما همه خود را ملت افغان (قوم افغان) می‌دانند و بدان افتخار می‌کنند. از نظر تفاوت، مردم انگلستان و امریکا زبان مشترک دارند اما به دو ملت جداگانه تعلق دارند.

سپس یعقوب حسن خان، قبل از توضیح اهمیت جغرافیای فیزیکی، در تعیین مسیر تحولات زبان، به ابعاد تاریخی زبان‌شناسی می‌پردازد. زبان آریایی همچنان مورد تمرکز قرار دارد. از آنجا که سرزمین

«هند» از نظر جغرافیایی هموار بود، زبان آریایی در آن زیاد تجزیه نشد و تفاوت پیدا نکرد، به این دلیل زبان‌های هندوستان تا کنون نیز مشابه اند. اما در افغانستان جغرافیای کوهستانی باعث شده است که زبان‌های آریایی به بیست و یک لهجه متفاوت تقسیم شوند.

در ادامه مباحث عمومی اصول زبان شناسی تاریخی مطرح می‌شود. یعقوب حسن خان کارکردهای متفاوت زبان نوشتاری و گفتاری را با استفاده از مثال‌های مقایسوی میان دست‌نوشته‌های غیر الفبایی (مانند هیروگلیف‌های مصر^{۱۸} و خط میخی سومریان^{۱۹}) و جانشنان الفبایی آنها (یونانی و لاتین) تشریح می‌نماید. سپس کارکرد قواعد فونولوژی (علم صوت) کلمه فارسی «دندان» را با استفاده از روابط فونتیک (صوتی) به پشتو، سنسکریت، لاتین و انگلیسی برای خواننده معرفی می‌کند. با تکمیل نمودن این شرح مختصر در مورد روش‌های مورد استفاده زبان‌شناسان به گروه‌های زبانی، مخصوصاً خانواده زبان‌های هندو اروپایی باز می‌گردد. پس از این نکته، به گروه‌های زبانی باختری و ارتباط آن با افغانستان تمرکز صورت می‌گیرد. مشابهت‌های نزدیکی میان گروه‌های زبانی افغانستان، هند و ایران وجود دارد، وی توضیح می‌دهد که این زبان‌ها باید به عنوان یک گروه (دسته) به رسمیت شناخته شوند. برای اثبات این ادعا نیز بیان می‌دارد که زبان‌های ریگ ویدیک سنسکریت، گاتاس زرئشت (نامه‌ای مربوط به قلمرو افغانستان، تحت عنوان زرئشت بلخی) و نوشته‌های فارسی داریوش کبیر چنان به یکدیگر نزدیک بودند که می‌توان آنها را لهجه‌های متفاوت یک زبان تلقی کرد. علاوه بر این وجه اشتراک مردم هند، ایران و افغانستان، همگی خود را آریایی می‌نامند. و همچنین مردم باختر («که مردم افغانستان معرفی می‌کند») خود را آریایی می‌نامیدند، همان‌طور که هندی‌ها در سنسکریت خود را آریایی می‌دانند. بنابراین تمام شاخه‌های مذکور که مربوط به یک خانواده هستند، باید با نام سرمنشا اصلی شان، باختری نامیده شوند، زیرا باختر زمین مهد (گهواره) پیدایش این زبان‌ها است، درست مانند مردم هند، ایران و افغانستان که در اصل همگی از شمال افغانستان و به صورت مشخص از بلخ می‌باشند. آریایی‌ها به تدریج از بلخ (باختر) به ایران، هند و سایر مناطق افغانستان مهاجرت کردند.

سپس یعقوب حسن خان به نظریات متفاوت دانشمندان درباره سرمنشأ زبان آریایی باز می‌گردد. نظر مکس مولر^{۲۰} (۱۸۲۳-۱۹۰۰) را مطرح می‌کند که بر اساس آن سرمنشأ زبان‌های آریایی سلسله جبال هندوکش یا کاکاس می‌باشد، در حالی که دانشمندان بعدی روش دیگری در پیش گرفته‌اند و

¹⁸ Hieroglyphics

¹⁹ Sumerian Cuneiform

²⁰ Max Muller

ترانزاکسیانا^{۲۱} را منشأ آن معرفی کرده اند. برخلاف نظریات قبلی، فیلسوف آلمانی اوتو شویدر^{۲۲} (۱۸۵۵-۱۹۱۹) خاستگاه گویندگان زبان آریایی را جلگه‌های جنوب روسیه، نقطه تلاقی میان اروپا و آسیا می‌دانست در حالیکه در سال ۱۹۲۴ «جی. دی. مورگان»^{۲۳} (باستان‌شناس فرانسوی جین جک دو مرگان، ۱۸۵۷ - ۱۹۲۴) سایبریا را خاستگاه آن معرفی می‌کند. در پاسخ «پروفیسور کیت» - احتمالاً آرتور بریدیل کیت سنسکریت‌شناس سکاتلندی (۱۸۷۹-۱۹۴۴) - دوباره آسیا را مهد پیدایش آریایی‌ها معرفی می‌کند. در نهایت، تا آنجا که یعقوب حسن خان علاقمند بوده است به جولای سال ۱۹۳۴ می‌رسد که «کنگره ۱۱۳۴ چهل و دو کشور جهان با موضوع بشرشناسی» در لندن تیوری‌های قبلی مولر ای آل را رد نموده و به صورت مشترک توافق صورت می‌نماید که زادگاه آریایی‌ها و تمدن آنها در منطقه‌ای میان هندوکش و کوه‌های التای قرار داشته است. سپس نویسنده توضیح می‌دهد که می‌توان این منطقه را بیش از پیش مشخص ساخت و آن عبارت است از منطقه باختر، زیرا ریگ ویدا و اوستا هر دو نشان می‌دهند که افغان‌ها، هندی‌ها و ایرانی، در اصل از اهالی سرزمین «بُخدی» بوده اند که نام اوستایی بلخ امروزی است.

به این ترتیب، مقاله یعقوب حسن خان میتودهای جدید تاریخ‌نگاری و منابع علمی را برای خوانندگان خود مخصوصاً اعضای انجمن ادبای کابل معرفی می‌کند، که استفاده از زبان‌های قبل از دوران اسلامی نیز در آن شامل است. در عین زمان به رسالت تاریخ‌نگاری و ایجاد تاریخ ملی افغانستان کمک می‌کرد، تاریخی که ریشه‌های آن به پروزگار باستان باز گردد. مهمتر از آن، مقاله مذکور جایگاه افغانستان را در برابر مباحث ملی‌گرایان آریایی هند و ایران که چندین دهه به درازا کشیده شده بود، مشخص کرد. در میان رقابت‌های ملی‌گرای مذکور، یعقوب حسن خان ادعا کرد که شمال افغانستان به صورت مشخص شهر افسانه‌ای بلخ، تنها خاستگاه اصلی آریایی‌ها به شمار می‌رود. با توجه به زمان انتشار این مقاله یعنی (۱۹۳۵)، شاید بتوان آن را پاسخی در برابر فرمان ۲۱ مارچ ۱۹۳۵ رضا شاه دانست که وزارت خارجه آن کشور را موظف می‌ساخت تا در مکاتبات رسمی از نام «ایران» استفاده نمایند.

در عین حال، انگیزه نظریات یعقوب حسن خان را نمی‌توان سیاست‌های ایران تلقی کرد. او خود از سطح بالای تخصص در رابطه به این موضوع برخوردار بود و نسبت به تاریخ باستانی افغانستان مخصوصاً نقش آریایی‌ها در آن از تعهد کامل برخوردار بود. این موضوع بعداً در سال ۱۹۳۶ با انتشار سالنامه کابل نشان داده شد که در آن، مقاله مفصلی را تحت عنوان «نگاهی به تاریخ قدیم افغانستان»

²¹ Transoxiana

²² Otto Scharder

²³ J.D. Morgan

منتشر کرد. مقاله مذکور در بیشتر از ۲۵ صفحه تحریر شده بود و به دنبال خلاصه نمودن «تاریخ باستانی افغانستان» از دوران ماقبل تاریخ الی پیدایش امپراتوری ساسانیان در قرن سوم قبل از میلاد بود. تقریباً نصف مقاله در باره پیدایش و پراکنده شدن آریایی‌ها اختصاص یافته بود، آریایی‌هایی که یعقوب حسن خان اکنون مشخص می‌سازد که قبل از مهاجرت به هندوکش، در اصل ساکنین کوه‌های التای بوده اند.

یعقوب حسن خان به خوبی درک می‌کرد که برای خوانندگان افغان این مقیاس زمانی، بسیار قدیمی‌تر از تاریخ اسلامی یا تقویم هجری است و مشکلاتی را در پی خواهد داشت. طور مثال: وی از اصطلاح دوره سنگی استفاده نموده است که یک اصطلاح جدید در زبان فارسی دری است، اما در پاورقی معنای آن را به صورت مفصل توضیح داده است. وی توضیح می‌دهد که آریایی‌ها در این دوره، به پرستش دیوا (دائواس) عقیده داشتند که وی آن را به عنوان «خدایانی همراه با زرات نور» (ذوات درخشان) معرفی می‌کند. در عین حال این آریایی‌های نخستین، به خدای برتری نیز عقیده داشتند، خدایی که آنها او را به شکل یک انسان و با نام دنوس پاتر (اصطلاحی مانند سایر اصطلاحات که وی آن را با حروف لاتین یا عربی بیان می‌کند) پرستش می‌کردند. سپس یعقوب حسن خان به ریگ ویدا باز می‌گردد و دوباره از تقویم غیر اسلامی استفاده می‌کند و زمان آن را حدود ۲۰۰۰ و ۱۴۰۰ سال قبل از میلاد تعیین می‌کند. در زمان شکل‌گیری ریگ ویدا، آریایی‌ها در مناطق مرکزی افغانستان در حال پیشروی بودند و از آنجا به ایران و هند مهاجرت کردند. وی ادامه می‌دهد که به این دلیل زبان‌های سنسکریت و اوستایی دارای منشأ مشترک بوده و به این نکته می‌رسد که هر دو به صورت متقابل قابل درک می‌باشند.

پس از بحث پیرامون دین ریگ ویدا، یعقوب حسن خان به مرز فرهنگی آریایی‌های ویدیک از لحاظ موسیقی، رقص و جایگاه زنان باز می‌گردد. با مراجعه به شواهد «زند اوستا»، یعقوب حسن خان به همان اندازه به خصوصیات دین زرتشت توجه می‌نماید، وی توضیح می‌دهد که در ترمینولوژی برگرفته شده از الهیات اسلامی، زرتشتیان «افغانستان باستان» نیز یکتا پرست بوده اند. زرتشت خود این فرصت را به یعقوب حسن خان می‌دهد که شهر بلخ را به تاریخش بکشاند و خاطر نشان نماید که اماکن زیادی به عنوان زرتشت معرفی شده اند اما به احتمال بسیار زیاد بهترین گزینه بلخ است. بنابراین، صفحات بعدی به خود بلخ تعلق گرفته اند که گهواره تمدن معرفی شده است. بلخ مکانی است که آریایی‌ها حدود ۱۹۰۰ سال قبل از میلاد مسیح از آن به ایران مهاجرت کردند و سپس به شمال شرق عراق نقل مکان کردند و تمدن بین‌النهرین را شکل دادند.

سپس یعقوب حسن خان به فتوحات اسکندر می‌پردازد و چگونگی ظهورش را به تفصیل از به قدرت رسیدن پدرش فلپ مقدونیه تا ازدواجش با رخشانه (دوباره مکان آن بلخ یاد آوری شده است)، بحث

می‌نماید و در باره اسکندر خاطر نشان می‌کند که ازدواج اسکندر با رخسانه در بلخ به این معنی نیست که اسکندر چند زن داشته است. با خلاصه نمودن فتوحات اسکندر در منطقه، خاطر نشان می‌کند: در حالی که بزرگترین پیروزی اسکندر در افغانستان در بونر واقع در شمال شرق مرز [دره] خیبر رخ داد، اما «افغان‌ها» در برابر نیروهای اسکندر به سختی جنگیدند و رومی‌ها در هیچ جای دیگری با چنین جنگی روبه‌رو نشده بودند. یعقوب حسن خان اضافه می‌کند، «عشق به وطن» به افغانها انگیزه جنگیدن می‌بخشید. سپس به تمجید موفقیت‌های پادشاهان یونانی-باختری افغانستان می‌پردازد و به خدایان (دیو) آنها - زئوس و هرakلیس (هرکول) و مسکوکات باقی مانده از آن دوران توجه ویژه به خرج می‌دهد. یاد داشت مقاله مذکور به صورت خلاصه ظهور سکایی‌های کوچی (خیمه نشین) و کوشانیان را بیان می‌کند. به صورت مشخص یعقوب حسن خان بر موفقیت‌های بزرگ کنشکا به عنوان «شهنشاه افغانستان» پافشاری می‌کند که قلمرو امپراتوری وی از پایتخت کوشانیان «پور شپورا»، از غرب تا کابل و از شرق تا پنجاب هند می‌رسید.

مقاله سال ۱۹۳۶ یعقوب حسن خان در روزنامه رسمی انجمن ادبای کابل، زمینه ظهور ناگهانی نوع جدیدی از تاریخ‌نگاری را مهیا ساخت که از آن به عنوان «تاریخ قدیم افغانستان» یاد شده است. عبارت مذکور زمینه ایجاد یک نهاد جدید فکری و تربیتی - تاریخی قدیم - را فراهم کرد که شامل تعدد سیستم‌های تاریخ جدید و غیر اسلامی (به شمول عصر حجر یا سنگ و تاریخ میلادی) بود و باید این دو مقیاس زمانی را نیز برای خوانندگان خود معرفی می‌کرد. مقاله فوق‌الذکر زیر مجموعه پروژه فرهنگی بزرگتری به نام ملت سازی تحریر شده بود که هدف از تاسیس انجمن ادبای کابل نیز به شمار می‌رفت. گسترش سیاسی روزگار باستان به صورت واضح در بسیاری نقاط جهان نه تنها اروپا بلکه حتی کشور همسایه ایران نیز به شدت جریان داشت و در دهه ۱۹۳۰ تاریخ اوستا باعث شد تا با جعل اسناد تاریخی، برای یک دولت-ملت جدید تاریخی باستانی ساخته شود.

تمرکز یعقوب حسن خان بر افغانی الاصل بودن آریایی‌ها باعث شد تا در عین زمان ایدیولوژی آریایی در کشورهای همسایه یعنی ایران و هند نیز شکل گیرد. در حالی که نویسنده از اثر ایرانی در پاورقی‌های مقاله اش نام نمی‌برد، اما مقایسه ضمنی (در واقع، رقابت) با ایران در منابع تکراری به آریایی‌ها چنانچه خاستگاه شان افغانستان بوده است، قبل از آنکه به سمت غرب یعنی ایران مهاجرت کنند و تمدن (و دین زرتشتی) را نیز با خود انتقال دهند، برای اولین بار در شهر بلخ افغانستان بوجود آمده است. در کنار شواهد نویسنده که باعث افزایش فخر فروشی افغان‌ها به گذشته شان می‌شد، این برنامه ناسیونالیستی به صورت مکرر در شکل‌گیری تمدن‌های متعدد گذشته در منطقه همانند «افغانستان باستان» آشکار می‌شد. از آنجا که قبل از مقاله مختصر تاریخ آریایی‌ها یا ریگ ویدا توسط یعقوب حسن خان، هیچ منبع دیگری

موجود نیست - ممکن است جهت روشن شدن موضوع، در تحقیقات آینده برخی از منابع قبل از آن نیز بیان شود - این سوال به میان می‌آید که یعقوب حسن خان دانش خود را راجع به «افغانستان باستان» از کجا کسب کرده بود. خوشبختانه پاورقی‌های مقاله ۱۹۳۵ وی به صورت واضح به منابع مورد استفاده وی در راستای نگرش جدیدی به گذشته افغانستان اشاره دارد؛ این منابع عبارت اند از: آثار وی. جوردن چایلد^{۲۴} (۱۸۹۲-۱۹۵۷) وینسنت ای. اسمیت^{۲۵} (۱۸۴۸-۱۹۲۰)، تاریخ هند اثر کامبریج و اندکی ناسازگارتر اچ. جی. ویلز^{۲۶}.

در اواسط دهه ۱۹۳۰ میلادی، وی. جوردن چایلد استرالیایی در سال ۱۹۲۷ به منصب ابرکرومی باستان‌شناسی در ایدنبورگ ترفیع یافت. نامبرده ۵ سال قبل ساکن بریتانیا شده بود. پاورقی‌های نسبتاً نامکمل یعقوب حسن خان به زبان فارسی به صراحت از کتاب مشخص چایلد نام می‌برد که وی به آن استناد کرده است و در سال ۱۹۲۶ تحریر شده است؛ آریایی‌ها: بررسی خاستگاه اقوام هندو-اروپایی. در عین حال چایلد از ابتدا با بکارگیری «مهد یا گهواره» آریایی‌ها یا اقوام هندو-اروپایی چنانچه در مقاله یعقوب حسن خان به کرات استفاده شده است، بسیار فاصله داشته است، یعقوب حسن خان صرفاً برای تنظیم مباحث خودش از این مفاهیم استفاده به عمل آورده است. هند شناس انگلیسی «وینسنت اسمیت» نیز شانزده سال قبل از تحریر مقاله یعقوب حسن خان، از دنیا رفته بود، اما بعد از انجام وظیفه در جمع نخبگان خدمات ملکی هند، برای مدت زمان طولانی، دهه اخیر عمر خود را به عنوان سرپرست انستیتوت هند در دانشگاه آکسفورد، سپری کرده بود. به صورت مشخص‌تر پاورقی‌های ترجمه شده که به «تاریخ قدیم هندوستان» اثر اسمیت ارجاع داده شده بود، بیانگر این است که یعقوب حسن خان [کتاب] «تاریخ اولیه هند از سال ۶۰۰ قبل از میلاد تا فتح مسلمانان» اسمیت را مطالعه کرده بود؛ از آنجا که کتاب اسمیت به فتوحات اسکندر در شرق نیز پرداخته است، چنین به نظر می‌رسد که یعقوب حسن خان نیز خلاصه حضور یونانی‌ها را در افغانستان به همین کتاب ارجاع داده است، نکته‌ای که مجدداً در پاورقی مقاله یاد آوری می‌شود.

با بازگشت به نقل قول‌هایی که یعقوب حسن خان از کتاب «تاریخ کامبریج در باره هند» که پنج جلد بعدی آن تا زمان یعقوب حسن خان نیز به چاپ می‌رسید، به صورت آشکارا به جلد اول این کتاب اسناد می‌کند که در سال ۱۹۲۲ با ویراستاری سنسکریت شناس مشهور کامبریج، ادوارد جیمز ریسون (۱۸۶۱-۱۹۳۷) به چاپ رسیده است. مقایسه تاریخ کامبریج با متون یعقوب حسن خان نشان می‌دهد که وی به صورت مشخص به فصل‌های سوم و چهارم استناد کرده است که در باره آریایی‌ها و ریگ ویدا به ترتیب

²⁴ V. Gordon Childe

²⁵ Vincent A. Smith

²⁶ H. G. Wells

توسط پیتر جیلز، محصل زبان شناسی در دانشگاه کمبریج و آرتور بریدل کیت، استاد سنسکریت شناسی، منصوب شده از طرف پادشاه در ایدنبورگ تحریر شده است. این امر با استناد یعقوب حسن خان به کیت در مقاله زبان شناسی سال ۱۹۳۵ تایید می‌شود. یعقوب حسن خان به این منابع قابل اعتماد علمی، «تاریخ مختصر جهان» (۱۹۲۲) اثر اچ. جی. ویلز را نیز افزوده است که یکی از پر فروش‌ترین کتاب‌های زمان خودش به شمار می‌رفت و حد اقل دو میلیون نسخه از آن به فروش رسید و شاید دلیل رسیدن آن به انجمن ادبای کابل نیز همین باشد. در مطابقت با شیوه مرسوم تاریخ نگاری آن وقت، ویلز نیز در موارد متعددی به آریایی‌ها ارجاع داده است، مخصوصاً در فصل ۱۹ («آریایی‌های قدیم») که به نظر می‌رسد مقاله یعقوب حسن خان نیز به همین فصل استناد کرده است.

در حالیکه یعقوب حسن خان از این آثار پادشاهی بریتانیا به خوبی در راستای مقاصد ملی گرایانه خود استفاده کرده است، اما منابع فرهنگی بسیار مهم را به صورت کامل نادیده گرفته است. علاوه بر پوشش گسترده دوره‌های تاریخی در مقاله که قبلاً در هیچ یک از آثار انتشار شده در افغانستان توضیح داده نشده بود، ارزیابی وی صرفاً با نبود اطلاعات باستان شناسی روبه رو است. دلیل این خلاء نیز شاید تحقیقاتی باشد که یعقوب حسن خان به آنها ارجاع داده است. این تحقیقات تنها به زبان انگلیسی بوده و آثار فرانسوی را در بر نمی‌گیرد. زیرا حبیب الله و امان الله عمداً از حفاری باستان شناسان انگلیسی از قبیل اورل استین و جان مارشال جلوگیری به عمل آوردند، تحقیقات انجام شده از جانب انگلیسی‌ها صرفاً اطلاعات مربوط به مسکوکات و مقبره‌هایی را در اختیار داشت که به صورت پراکنده توسط سرباز و کاوشگر کمپنی هند شرقی، چارلز میسون (۱۸۰۰-۱۸۵۳) کشف شده بودند. اما در سال ۱۹۳۶، زمانی که مقاله دوم یعقوب حسن خان نوشته شده است، احتمالاً اولین آثار چاپی دافا در دسترس وی قرار داشته است، همچنان اولین تحقیق الفرد فوچر در باره تمدن گندهارا به زبان فرانسوی نیز احتمالاً در دسترس بوده است. این موضوع نشان می‌دهد که یعقوب حسن خان از آثار نشر شده به زبان فرانسوی اطلاع نداشته است و یا به احتمال زیاد با زبان فرانسوی آشنایی نداشته است. وی به کتاب‌های وارداتی کابل از هند بریتانیوی وابسته بود و ممکن است انگلیسی را از طریق استادان هندی حاضر در فاکولته‌های لیسه حبیبیه کابل آموخته باشد.

منابع انگلیسی فوق الذکر، دو مقاله یعقوب حسن خان را به مقاله‌های بسیار جدید (بی سابقه) تبدیل کرد. منابع مورد استفاده یعقوب حسن خان به ورود روشنفکری ملی گرایان انگلیسی (انگلیسی-هندی) به نوشته‌های تاریخ افغانستان تنها قبل از آغاز ترجمه و هضم اکتشافات باستان شناسی دافا، اشاره دارد که در بخش بعدی، از طریق مطالعات همکار یعقوب حسن خان (و سر ویراستار و مدیر بخش ترجمه و تالیف انجمن) «احمد علی گُزه‌اد» به آن خواهیم پرداخت. یعقوب حسن خان به جای استناد به شواهد

عینی باستان‌شناسی و رشته‌های علمی تکمیلی از قبیل مسکوک‌شناسی، بر منابع ثانویه چاپ انگلیس استناد کرده است که به احتمال زیاد وی از طریق کتابخانه انجمن به آنها دسترسی داشته است. با این وجود در مقایسه به هند و حتی ایران، افغانستان نسبتاً دیرتر وارد مناظرات آریانیسم و همچنین پروژه تاریخ باستان شده بود. بیش از پیش آشکار می‌شود که یعقوب حسن خان نه تنها به آثار چایلد و تاریخ کمبریج که کمتر از یک دهه عمر داشتند، دسترسی داشته است؛ بلکه به تحقیقات اخیر در مورد مباحث یاد شده نیز دسترسی داشته و قادر به مطالعه آنها بوده است. وی در مقاله تاریخ زبان‌ها در سال ۱۹۳۵ یافته‌های کنگره «بین‌المللی علوم بشر شناسی و نژاد شناسی» تابستان سال ۱۹۳۴ لندن را نیز به صورت مختصر بیان کرده است، که یکی از وقایع بسیار پر اهمیت در زمینه مباحث بین‌المللی، تئوری نژاد آریایی به شمار می‌رود.

پیامدهای وارد نمودن تئوری آریایی‌ها توسط یعقوب حسن خان به افغانستان، فراتر از هدف و مقصد مقاله کنونی است. آنچه در اینجا حایز اهمیت است، این است که دو مقاله مذکور که وی در سایه انجمن ادبای کابل به نشر رساند، بیانگر دو موضوع است: اول، تاریخ‌نگاری با چه سرعتی وارد افغانستان دهه ۱۹۳۰ شده است. تنها سه سال قبل از انتشار مقاله «زبان‌های آریایی» یعقوب حسن خان، تاریخ فیض محمد کاتب «نژاد افغان» به چاپ رسیده بود که در آن گذشته افغانستان هنوز با روش نسب‌نامه نویسی اسلامی دنبال می‌شد. دوم، این مقاله‌ها نشان می‌دهند که نسل جدیدی از روشن‌فکران افغانستان با چه سرعتی توانسته‌اند خودشان را حد اقل به صورت اجمالی با مباحث و روش‌های بین‌المللی معمول در زمینه تاریخ، آشنا سازند. این توانایی از دسترسی به زبان‌های اروپایی و آموختن کتاب‌های اروپایی ناشی شده بود، یک دهه قبل مکاتب انگلیسی زبان، فرانسوی زبان و آلمانی زبان در کابل تاسیس شد و در نتیجه، این تاریخ‌نگاران نخبه و کاردان پا به عرصه وجود نهادند.

احمد علی گُهزاد و تاریخ مبتنی بر باستان شناسی

در حالیکه یعقوب حسن خان با استفاده از تاریخ زبان شناسی مقالاتی را جهت معرفی افغانستان به عنوان خانه اصلی آریایی‌ها معرفی می‌کرد، کارمند مافوق او در شعبه ترجمه و تالیف «احمد علی گُهزاد» نیز تلاش داشت تا با استفاده از اطلاعات موثق باستان شناسی شکوه و جلال تمدنی ملت افغانستان را در گذشته نشان دهد. قبل از پرداختن به یکی از آثار اولیه گُهزاد در انجمن ادبای کابل، بررسی سوابق تحصیلی وی خالی از فایده نخواهد بود، زیرا بررسی سوابق تحصیلی اهمیت بوجود آمدن مکاتب جدید و روابط دیپلماتیک را بعد از استقلال رسمی افغانستان در سال ۱۹۱۹، روشن می‌سازد. خوشبختانه، معلومات بیشتری در باره احمد علی گُهزاد به دلیل وجود بیوگرافی مفصل وی به عنوان تاثیرگذارترین تاریخ نویس دوران باستانی افغانستان در دسترس است و میان سال‌های ۱۹۴۰ الی ۱۹۶۰ تاریخ نویس رسمی کشور، رییس و موسس انجمن تاریخ افغانستان و همچنین به عنوان رئیس موزه (میوزیم) افغانستان نیز ایفای وظیفه کرده است. هرچند سوابق کاری بعدی او با تمرکز این مقاله بر دهه ۱۹۳۰ مرتبط نمی‌باشد، اما ذکر آن خالی از فایده نیست زیرا به این نکته اشاره دارد که گذشته قبل از اسلام در افغانستان فوراً به تهاداب ایجاد تاریخ ملی جدید تبدیل شده است.

احمد علی گُهزاد در سال ۱۹۰۸ در کابل متولد شد، فراگیری تعلیمات ابتداییه را در سن هفت سالگی در یکی از مکاتب سنتی شهر کابل زیر نظر «سید عبدالحمید» آغاز کرد. سپس به لیسه امانیه کابل فرستاده شد، لیسه امانیه در سال ۱۹۲۲ بعد از برقراری روابط دیپلماتیک با فرانسه تاسیس و به زبان فرانسوی تدریس می‌کرد. گُهزاد در سال ۱۹۲۹ در حالیکه ۲۱ ساله بود از لیسه مذکور فارغ شد. معلوم نیست که دلیل فراغت، فتح کابل توسط حبیب الله کلکانی (بچه سقو) در همان سال بوده است یا خیر؛ که منجر به مسدود شدن مکاتب خارجی کابل شد و کتابخانه لیسه امانیه نیز به آتش کشیده شد. به هر حال، کسی که زندگی نامه گُهزاد را تحریر نموده است، می‌گوید: گُهزاد فرانسوی را در سطح عالی فراگرفت و قبل از آنکه برای همراهی کارمندان فرانسوی دافا در سفر باستان شناسی سیستان انتخاب گردد، فوراً به عنوان ترجمان [در دارالانشای شاهی] استخدام گردید. در این سفر گُهزاد برای اولین بار آثار باستانی کشورش را از نزدیک مشاهده کرد. با ادامه کار در دافا، در سال ۱۹۳۲ در کنار باستان شناسان فرانسوی به تمام مناطق افغانستان سفر کرد. در همان سال دافا تحت نظر جوزف هاکین نه تنها به بررسی بامیان پرداخت، بلکه به هیأت اعزامی موترهای کروزیر ژون (زرد سفری) سیتروئن در سراسر آسیا نیز کمک کرد که در آن هاکین منحصت باستان شناس تیم، ایفای وظیفه می‌کرد. بنابراین، چنین به نظر می‌رسد که بخشی

از سفر گُهزاد به تمام نقاط افغانستان در همان سال توسط شرکت سیتروئن^{۲۷} زمینه سازی شده باشد، که دیگر منابع فراملیتی تاثیر گذار در شکل گیری تاریخ نگاری جدید را در افغانستان نشان می‌دهد.

با بازگشت به کابل، بست دولتی دیگری تحت نام ترجمان در انجمن ادبای کابل به گُهزاد اعطا شد، اندکی بعد، در سال ۱۹۳۳ برای ایفای وظیفه در سفارت افغانستان، به روم فرستاده شد. در این دوران زبان ایتالیایی را فراگرفت و به کتاب‌ها و ژورنال‌های زیادی در زمینه تاریخ دست یافت. اما پس از مدت کوتاهی به کابل قراخوانده شد و در زندان کوت ولی محبوس شد: روم در آن زمان محل تبعید امان الله و مرکز توطئه‌های پناهجویان به شمار می‌رفت. خوشبختانه گُهزاد به زودی از زندان رها شد و به عنوان ترجمان دولتی در همان بست قبلی یعنی مدیر شعبه ترجمه و تالیف انجمن ادبای کابل در سال ۱۹۳۶ مشغول به کار شد.

چنانچه گُهزاد هنگام کار در دافا با روش‌های جدید باستان شناسی آشنایی حاصل کرده بود، اولین اثرش را در مورد گذشته باستانی افغانستان، از طریق انجمن ادبای کابل به نشر رساند که نه تنها بیانگر ایفای وظیفه رسمی او است، بلکه سطح روشنفکری نظریات او را نیز نشان می‌دهد، ترجمه نشریات دافا به زبان فرانسوی از اولین کارهای گُهزاد به شمار می‌روند. هنگامی که گُهزاد به نوشتن آغاز کرد، نهاد مهم دیگری در زمینه تاریخ باستان در کابل وجود داشت که فراتر از انجمن کابل به شمار می‌رفت. این نهاد میوزیم کابل بود که در سال ۱۹۳۱، بعد از آنکه ساختمان قبلی آن در کوته باغچه در شورش حبیب الله کلکانی در سال (۱۹۲۹) به یغما رفت، مقر آن به ساختمان بزرگتری در دارالامان انتقال داده شد. در حالی که تعداد زیادی از آثار جمع آوری شده قبلی تخریب شده بود (به شمول گچ کاری های ظریف دوران بودا که در حفاری‌های جولز بارتوکس در هده بدست آمده بودند)؛ در اواسط دهه سی میوزیم جدید با شکل گیری توافقنامه ۱۹۲۲ کنوانسیون باستان شناسی که منجر به ایجاد دافا گردید، مجدداً آغاز به کار کرد. با این وجود ادامه کار میوزیم کابل در اوایل دهه ۱۹۳۰ نیز طوری بر آثار بودایی تمرکز داشت که حتی تا یک دهه بعد گُهزاد به عنوان سرپرست (موزه دار) میوزیم کابل همچنان به آن تمرکز داشت.

دانشمند هندوستانی سلیمان ندوی در سال ۱۹۳۳ در سفرنامه خود به زبان اردو از موزه کابل نیز یاد آوری کرده است. پس از غارت موزه سابق کابل توسط طرفداران حبیب الله کلکانی، ندوی به شرح دو عمارت افسانه‌ای می‌پردازد که توسط نادرشاه در دارالامان ساخته شده اند. دهلیز کلانی وجود داشت که با ورود گروه ندوی در آنجا نگهبان ادای احترام می‌کند و سپس از آثار موجود بازدید می‌کنند. توضیحات

مفصل ندوی از [داخل موزه کابل] معلومات مهمی را در باره نخستین مراحل مباحث تاریخ باستانی در افغانستان ارائه می‌دهد. بیانات وی بیانگر این مطلب است که فضای بیشتری به آثار هنری دوره اسلامی اختصاص یافته بود (با اتاق‌های جداگانه برای کتیبه‌های سنگی، اسلحه جات، نقاشی‌های مینیاتوری و خطاطی و آثار مقدسه دینی) سپس به آثار هنری باقی مانده از دوران قبل از اسلام (با اتاق جداگانه‌ای برای مجسمه‌های بودایی و اتاقی هم برای مجسمه‌های چوبی یافت شده از کافرستان). اتاق میانه نیز کاسه سنگی بزرگی را در خود جای داده بود که دورا دور آن با خطوط عربی حکاکی شده بود و به قول «ندوی» از یک مدرسه یا خانقاه به دست آمده بود. ندوی بیشتر علاقمند آثار اسلامی بوده است، مخصوصاً آثار باقی مانده از سلاطین غزنوی و امپراتوری‌های مغول، که دو سال قبل در گزارش حسن نظامی به زبان اردو در باره موزه (میوزیم) به آنها اشاره شده بود. هم از نظر نمایش آثار باستانی در موزه و هم از نظر بازدیدکنندگان مسلمان (ولو هندی) (که به افتخار یکی از آنها در انجمن ادبای کابل محفلی برگزار شده بود)، گزارش‌های نظامی و ندوی نشان می‌دهد که گُزه‌اد هنگام ترویج تاریخ قبل از دوران اسلامی با چه مشکلاتی مواجه بوده است. با مشکلات فرهنگی، هنری، مذهبی و ... شرایط اصلاً مناسب نبوده و بدتر از آن با زندگی باشندگان آن وقت افغانستان هیچ ارتباطی نداشته است.

با چنین گذشته‌ای گُزه‌اد تاریخ نویسی مبتنی بر اطلاعات باستان شناسی را آغاز کرد. نگارش تاریخ ملی که افغانستان اسلامی حال حاضر را به گذشته قبل از دوران اسلامی ارتباط دهد و گُزه‌اد این ارتباط را بوجود آورد. در حالی که گُزه‌اد در سال ۱۹۳۳ کارش را با انجمن ادبای کابل آغاز کرد، موزه کابل تا آن زمان نیز به صورت عمده به دوران اسلامی اختصاص یافته بود و آثار جمع آوری شده و نمایشگاه‌های آن به تمام دوره‌ها اختصاص نداشت. در کنار حفاری‌های دافا و توافقنامه مشترک فرانسه با دولت افغانستان در دهه ۱۹۳۰ نمایشگاه‌های موزه تغییر خواهد کرد و بیش از پیش آثار باقی مانده از دوره‌های قبل از اسلام در آن شامل خواهد شد. در سال ۱۹۴۴ دانشمند امریکایی ریچارد فرای^{۲۸} (۱۹۲۰-۲۰۱۴)، که بعدها در کالج (لیسه) حبیبیه تدریس می‌کرد، توانست مرکز آثار باقی مانده از دوران قبل از اسلام را مشخص نماید، به صورت مشخص آثار یافت شده از بگرام و اطراف آن که بعد در دهه سی گُزه‌اد نوشته‌هایش را بر آنها متمرکز خواهد کرد. فرای می‌نویسد: «مجلل ترین دهلیز در موزه، دهلیز بگرام است که در آن مجسمه‌ها و بشقاب‌های یونانی علاوه بر عاج‌های حکاکی شده خالص هندی و پارچه‌های رنگ آمیزی شده ابریشم چینی قابل مشاهده است.» به این ترتیب نمایشگاه‌های موزه همچون حامی مادی آثار کوهزار عمل می‌کند.

تاریخ‌نگاری مبتنی بر باستان‌شناسی، همانند نوسازی زبان‌شناسی توسط یعقوب حسن خان، نیازمند تصویرپردازی زنده تاریخی نبود، بلکه: یک حقیقت عینی بود که در خود کابل به چشم دیده می‌شد. گُزه‌اد از اصطلاحات مانند موزه آثار نفیسه و تاریخ وطن استفاده می‌کرد.

در سال ۱۹۳۶ از طریق انتشارات انجمن ادبای کابل، گُزه‌اد ترجمه دو جلد از آثار آندره گُدارد «آثار باستانی بودا در بامیان» را منتشر کرد که اولین مونوگراف از سلسله مونوگراف‌های اصلی دافا به شمار می‌رفت. آنچه درباره ترجمه مذکور حایز اهمیت است، این است که از بررسی کامل پروسه تحقیقات گُدارد، هاکین و جین کارل در بامیان، جهت معرفی روش‌های باستان‌شناسی برای خوانندگان استفاده شده است. از آنجا که گُزه‌اد خود دوره کارآموزی غیر رسمی را با دافا سپری کرده بود، بدون شک در صدد گسترش معلومات درباره روش‌های جدید تاریخی جهت بررسی جدیتر شواهد عینی بوده است. گُزه‌اد در حالی که به صورت مستقیم با دافا همکاری می‌کرد، از طریق جمع‌آوری افسانه‌های فولکلور در کنار «ریا هاکین» در بگرام از مناطق حومه کابل، در انجمن ادبا، روی ترجمه کتاب «بامیان» نیز کار می‌کرد. مشخص نیست آیا گُزه‌اد این افسانه‌ها را به زبان فارسی منتشر کرده است یا خیر – زیرا افسانه‌های فولکلور یکی از موضوعات مورد علاقه انجمن ادبای کابل به شمار می‌رفت – بعدها این داستان‌ها به زبان فرانسوی ترجمه شدند. مقدمه گُزه‌اد به زبان فرانسوی نتایج یافته‌های خود و مادام هاکین را در جریان حفاری‌های سال ۱۹۳۰ بامیان و در سال ۱۹۳۷ بگرام به صورت مختصر شرح داده است. گُزه‌اد در باره هر دو منطقه در ترجمه هایش برای انجمن ادبا گزارش تهیه می‌کرد.

چنانچه یعقوب حسن خان از نوشته‌های جهت ترویج روش‌ها و یافته‌های اخیر محققان اروپایی برای خوانندگان افغان استفاده می‌کرد، فصل چهارم کتاب دافا ترجمه گُزه‌اد نیز یافته‌های عینی کاوشگران اروپایی را که از بامیان دیدن به عمل آورده بودند، از سِر الکسندر بُرنز^{۲۹} (۱۸۰۵-۴۱) گرفته تا سایر مطالعات رسمی باستان‌شناسان فرانسوی را خلاصه می‌کرد. با این وجود ترجمه همواره به مساعد بودن شرایط وابسته می‌باشد و صرفاً انتقال میخانیکی اطلاعات کافی نیست.

²⁹ Sir Alexander Burnes

با در نظر داشت این موضوع که افغان‌ها عموماً نابودی آیین بودایی را در بامیان با بت پرستی قبل از دوران اسلامی و هزاره‌های «ملحد» امروزی که شیعه هستند، مرتبط می‌دانستند، هزاره‌هایی که تنها سه دهه قبل از زمان گُزه‌اد، عبدالرحمان بر ضد آنها اعلام جهاد کرده بود؛ اولین وظیفه گُزه‌اد در ترجمه-هایش این بود که خوانندگان افغان را ترغیب نماید تا فراتر از صنف بندی‌های رایج اسلامی بنگرند تا باشد که به جایگاه هنری بامیان پی ببرند. بنابراین، نسخه‌های فارسی کتاب دافا تحت عنوان بامیان، پلان‌های معماری دقیق اندره گُدارد، تصاویر و نقاشی‌های خطی روی دیوارها را نیز در خود جای داده بود.

با در نظر داشت وضعیت بد صنعت چاپ در افغانستان، تنها بیست سال قبل زمانی که محمود طرزی ابراز تاسف کرده است که به دلیل نبود توانایی تایپ وی نتوانسته متون پشتو را در سراج الاخبار بدون اشتباه چاپ نماید، توانایی انجمن ادبای کابل در زمینه عرضه خدمات و بازتولید آثار تصویری با کیفیت، دست آورد کمی نیست. شاید دلیل این دست آورد، وارد نمودن صنایع جدید برقی باشد که بازدید کننده هندوستانی، سلیمان ندوی، استفاده از آنها در سال ۱۹۳۳ را در انجمن ادبای کابل شاهد بوده است و تا حدودی به میزان سرمایه گذاری دولت بر روی فعالیت‌های انجمن اشاره دارد. اما کتاب بامیان تنها از نظر تصاویر شامل در آن حایز اهمیت نبود، بلکه این کتاب، گزارش‌های باقی مانده از زیران بودایی ساکن چین را برای خوانندگان معرفی می‌کرد که در گذشته جهت زیارت به بامیان آمده بودند. همان طور که یعقوب حسن خان با استفاده از منابع - سنسکریت، فرانسه، انگلیسی و همچنین چینی - ریگ-ویدا و اوستا را به خوانندگان افغان معرفی می‌کرد - پارامترهای تاریخ نگاری افغانستان به شدت در حال گسترش بودند. یک بار دیگر بهترین گزینه جهت مقایسه، تاریخ نگار درباری، فیض محمد کاتب است که یک دهه قبل تنها بر منابع فارسی و اسناد حکومتی به زبان عربی و متون تاریخی استناد می‌کرد. همان طور که تسلط بر زبان انگلیسی به یعقوب حسن خان اجازه می‌داد تا به صورت نیابتی بر ریگ ویدا و سایر متون باستانی دسترسی داشته باشد، به همان ترتیب تسلط بر زبان فرانسوی نیز به گُزه‌اد این توانایی را بخشیده بود.

سال بعد یعنی ۱۹۳۷، گُزه‌اد در سالنامه انجمن، مقاله‌ای را تحت عنوان «حفریات جدید در افغانستان» منتشر کرد. مقاله مذکور از ترجمه اصلاح شده گزارش مدیر آینده دافا «جوزف هاکین» راجع به حفاری دافا تشکیل شده بود که یافته‌های فصل ۱۹۳۶ و ۳۷ را مشخص می‌ساخت. مقاله گُزه‌اد در ابتدا سروری انجام شده توسط رومن گیرشمن را در سیستان شرح می‌داد، قبل از آنکه به حفریات جین کارل در معبد بوداییان در فندقستان بپردازد، البته در بخش اخیر به آن باز می‌گردد. مقاله در ابتدا بر آثار بینظیر عاج و شیشه کاری‌های یافت شده از بگرام تمرکز می‌نماید که قطعات سالم تر آن به زودی وارد موزه کابل

می‌شود. در جای دیگری به تجارب دست اول گُزه‌زاد در باره روش‌های باستان‌شناسی (و همچنین مشارکت در حفاری‌های محلی دافا) وی می‌پردازد و خاطر نشان می‌کند که اکتشافات بگرام توسط خود او و یک همراه افغانش محمد اسلام خان و همچنین مادام هاکین صورت گرفته است.

گُزه‌زاد در حالی با استفاده از نقاشی‌های روی شیشه و عاج‌های حکاکی شده، به شرح یافته‌های باستانی از بگرام می‌پردازد – که بعدها این عاج‌ها به عنوان «عاج‌های بگرام» شهرت جهانی می‌یابد.

شکل ۲: «از آثار نفیس و تاریخی وطن» تکه-عاج دارای اشکال آفاقی مکشوفه از بگرام

گُزه‌اد لازم می‌دانست با ذکر نام‌های کلاسیک افسانه‌های یونانی در پاورقی ترجمه خود، متن هاکین را تکمیل نماید. طور مثال: پوسایدن برای خوانندگان افغان (رب النوع ابحار) ترجمه شده بود. در حالی که این الحاقات، کوچک به نظر می‌رسیدند، اما در زمینه انتقال مولفه‌های تاریخی و فرهنگ مشترک در شرایطی که اکثر اعضای با سواد انجمن ادبای کابل به تعلیمات کلاسیک و زبان لاتین و یونانی دسترسی نداشتند، بسیار ارزنده بود. بر خلاف مقاله‌های یعقوب حسن خان با انعکاس تاثیر اکتشافات عینی باستان‌شناسی، ترجمه‌های گُزه‌اد حاوی تصاویر فراوان بودند. تصاویری مانند تصویر یک زن برهنه و شهوت برانگیز که بر روی عاج‌ها ترسیم شده بود. چنین تصاویری هرگز در افغانستان چاپ نشده بودند: در میان عکس‌های منتشر شده توسط انجمن ادبا از افغان‌هایی که در آن وقت زندگی می‌کردند، حتی یک زن چادر پوش هم به چشم نمی‌خورد چه رسد به تصاویر کامل یک روسپی برهنه با پای‌های باز و سینه‌های بزرگ که در مقاله‌های گُزه‌اد-هاکین به چاپ می‌رسید. برای توجیه نمودن این تصاویر، هر یک در کنار عنوان «از عصر نفیس و تاریخی وطن» به چاپ می‌رسید. مانند تاثیرات متقابل مطالعات اروپایی‌ها در باره آریایی‌ها و یونانی‌های باختری توسط یعقوب حسن خان، متمم‌های گُزه‌اد به ترجمه گزارش‌های هاکین در دافا، یافته‌های باستانی را قسمتی از میراث ملی افغانستان معرفی می‌کرد.

چنین به نظر می‌رسد که تصمیم گُزه‌اد مبنی بر شامل ساختن تصاویر برهنه بگرام استراتیژیک بوده است، زیرا به همین ترتیب هنگام تحریر اولین مونوگرافش در سال آینده راجع به امپراتوری کوشانیان و پایتخت شان بگرام نیز از این تصاویر استفاده شده است. آثار دیدنی بگرام برای اولین بار نظر مقامات دولتی را نیز جلب کرد و باعث شد که از یکی از حفاری‌های دافا بازدید نمایند. علاوه بر مقاله‌های تصویر دار گُزه‌اد برای سالنامه انجمن، روزنامه کابل نیز مقاله طویلی از وی انتشار داد. شاید گُزه‌اد اولین کسی باشد که در افغانستان برای انتخاب تصاویر، چنین شهامت به خرج داده است، اما روزنامه نیز در آخرین نشریات خود در سال ۱۹۳۸ تصویر یک سر گچ کاری شده را که از بگرام بدست آمده بود، در صفحه اول خود به نشر رساند. گُزه‌اد از این فرصت استفاده کرد تا این علاقمندی ارزنده را به سرمایه‌گذاری تبدیل نماید. این تصمیم وی باعث شد تا وی رهبری انجمن تاریخ افغانستان چند سال بعد در سال ۱۹۴۲ در اختیار گیرد. گُزه‌اد یک روشنفکر و همچنین مدیر اماکن تفریحی و نمایشگاهی بود، نه تنها به نقاشی‌های آبرنگی روی دیوارهای باستانی بامیان و عاج‌های پر زرق و برق بگرام علاقه داشت، بلکه علایق مسکلی و تخصصی وی نیز از این طریق تحریک می‌شد. گُزه‌اد همچنین به مسکوکات و روش‌های علم سکه‌شناسی نیز علاقه داشت زیرا سکه‌ها نیز مناظر کشف نشده روزگار باستان را آشکار می‌ساخت. سال بعد یعنی ۱۹۳۸، گُزه‌اد مقاله‌ای را تحت عنوان «مسکوکات افغانستان

قبل الاسلام» در روزنامه کابل به نشر رساند که بعدها آن را در حد یک مونوگراف کامل با عین عنوان «مسکوکات قدیم افغانستان» توسعه داد و دوباره از طریق نشرات انجمن ادبا به چاپ رساند.

یک بار دیگر، میتودها و منابع تاریخ نگاری در افغانستان به یکباره گسترش و دقت بیشتر یافت تا شواهد تاریخی قبل از دوران اسلامی را نیز مد نظر داشته باشد. همان طور که یعقوب حسن خان، سه سال قبل اعضای انجمن را با شیوه‌های تاریخ زبان شناسی آشنا کرد، اکنون نوبت همکاری همکارش گهزاد فرا رسیده است تا میتودهای مسکوکات شناسی را برای اعضای انجمن معرفی نماید که خود آن را از آلفرد فوجر و سایر باستان شناسان دافا آموخته بود.

بنابراین، گهزاد مقاله و مونوگرافی را با موضوع نحوه استفاده از مسکوکات به عنوان شواهد تاریخی تحریر داشت. وی توضیح می‌دهد: «هر گاه زبان تاریخ سکوت اختیار کند و سنگ نبشته یا منابع مشابهی در دسترس نباشد» به «مسکوکات مراجعه می‌کنیم و راه خود را پیدا خواهیم کرد.» در حالی که دو صفحه از کتابش را به ارایه معلومات عمومی در باره مسکوکات اختصاص داده است، به این سوال باز می‌گردد که مسکوکات چه زمانی اختراع شدند. سپس با خلاصه نمودن تاریخ اولیه مسکوکات در مناطق باستانی مدیترانه بهترین قسمت از صفحات دهگانه نوشته‌اش را ارایه می‌دهد، که خوانندگان را با اصطلاحات فنیقیه، مصر و بعد اصطلاحات یونانی و نام اماکنی که برای کسب معلومات در زمینه مسکوکات شناسی لازم می‌باشد، آشنا می‌سازد.

سپس به لشکر کشی‌های اسکندر کبیر و تاثیرات آن بر عصر مسکوکات در آسیا و باختر زمین می‌پردازد. تنها در این نقطه است که روابط افغانستان قدیم با غرب کلاسیک (گذشته) با استفاده از مسکوکات به میان می‌آید که گهزاد نیز به مسکوکات کشور خودش باز می‌گردد. با عبور از یونان باختری توجه خاصی به دوران کوشانیان به خرج می‌دهد. نه تنها امپراتوری کوشانیان به تخصص ویژه گهزاد تبدیل می‌شود؛ (کتابش را نیز در باره پایتخت کوشانیان، بگرام، مکانی که پیوستن او را به کاوشگران دافا ملاحظه کردیم، تکمیل می‌نماید) بلکه، کوشانیان از توانایی تبدیل شدن به تاریخ ملی برخوردار بودند و برخلاف یونانی‌ها، باختر و ... امپراتوری کوشانیان در افغانستان متمرکز بوده است. در نوشته‌های گهزاد چه در اینجا و چه در آینده، بگرام مانند بلخ در نوشته‌های یعقوب حسن خان «خاستگاه آریایی‌ها» و مرکز و سرمنشأ تمدن میان منطقه‌ای معرفی می‌شود.

درست مانند همکاری یعقوب حسن خان، این سوال در مورد گهزاد نیز پیش می‌آید که وی دانش مسکوکات شناسی را در کجا کسب کرده است. به هر حال وی به صورت رسمی توسط دافا نه به عنوان باستان شناس آموزش دیده است و نه هم به عنوان مسکوکات شناس. جواب، حد اقل به صورت نسبی در

نوشته‌های خودش، مخصوصاً در نقل قول‌های انجام شده، قابل دریافت است. این موارد بر وابستگی وی به اروپایی‌ها – در این قضیه فرانسه – و تحقیقات مسکوکات‌شناسی اشاره دارد. شخصیت اصلی داستان که گُهزاد از وی نقل قول می‌کند، کتیبه‌شناس و مسکوک‌شناس برجسته فرانسوی، فرانسوا لنورمانت (۱۸۳۷-۸۳) می‌باشد که استاد رشته باستان‌شناسی در کتابخانه ملی فرانسه نیز بوده است. عدم آشنایی حروف چین‌های انجمن ادبای کابل با نویسندگان اروپایی از قبیل لنورمانت از غلط‌املائی نام آنها در کتاب مسکوکات قدیم گُهزاد قابل درک است. پس از ترجمه و تحریر با رسم الخط عربی، نام وی به لاتین «Leotmant» نوشته شده بود که در لیست اشتباهات چاپی صفحه آخر، به «Lenormant» تصحیح گردیده است. (که خود نیز از نظر تلفظ دارای حروف غیر ضروری است). با مقایسه متن گُهزاد و کتاب «اور» (یا کار) لنورمانت، چنین به نظر می‌رسد که از کتاب «مونیز اِمدی» (مسکوکات و مدال‌ها) بیشتر استناد شده است که خود یکی از کتاب‌های درسی مناسب و معیاری در زمینه مسکوکات‌شناسی به شمار می‌رفت و در مقایسه به خلاصه گُهزاد، بوجود آمدن عصر مسکوکات را در مناطق باستانی مدیترانه، با تفصیل بیشتری بررسی کرده بود. از آنجا که گُهزاد تا این زمان خود فرانسه را ندیده بود، احتمالاً یا از طریق کتابخانه انجمن ادبا و یا هم از طریق کتابخانه مرکز باستان‌شناسی دافا در کابل به این کتاب دسترسی پیدا کرده است. اما در عین حال گُهزاد مرتکب سرقت ادبی نشده بود. در حالی که برای خلاصه اش در مورد ایجاد عصر مسکوکات در مناطق باستانی مدیترانه، به شدت به لنورمانت متکی بوده است، اما کتاب «مسکوکات و مدال‌ها» در باره عصر مسکوکات پسا-اسکندر در شرق یونان (پیرو فرهنگ یونانی) یک بخش بسیار مختصر دارد و باختار زمین (یا افغانستان) اصلاً در آن بررسی نشده است. اما گُهزاد نیز یک ایدئولوگ عادی نبود. وی دانشمندی با علایق واقعی و عمیق تاریخی بود و آثارش بیانگر تعهد وی نسبت به تحقیق می‌باشد و خاطرناشن می‌کند که مونوگراف مختصر او به عنوان یک کتاب راهنما برای مسکوکات‌شناسی افغانستان قدیم عمل می‌کرد و دارای بخش‌هایی با ترتیب تاریخی بود که به مسکوکات هر یک از سلسله‌های قبل از دوران اسلامی تا عصر کابل شاهی و فتح کابل توسط مسلمانان اختصاص یافته است.

همان‌طور که نوشته‌های گُهزاد در باره بگرام از نظر استراتژی یک، توجه مردم را به خود جلب می‌کرد و نظر مقامات را به یافته‌های دیدنی آن جلب کرده بود، کتاب مسکوکات‌شناسی وی نیز در شرایطی تحریر شد که گنجینه‌های بزرگ مسکوکات در همان سال‌ها کشف شده بود. این رویداد هزاران سکه باستانی را در برداشت که در سال ۱۹۳۳ از زمین‌های چمن‌حضوری در شرق کابل کشف شد. در حالی که کتاب گُهزاد به این سکه‌ها اختصاص نیافته بود – سکه‌های چمن‌حضوری مربوط به زمان قبل از دوران باختری بود و در عین حالی که گُهزاد با سکه‌های دوران باختری و کابل شاهی سر و کار

داشت، کشف چنین گنج عظیمی در خود کابل، موضوع مسکوک شناسی را به یکی از موضوعات داغ آن وقت تبدیل کرده بود. قبلاً اتاقی در موزه کابل ایجاد شده بود که به قول ندوی سکه‌های «یونانی و بودایی» را در آن به نمایش می‌گذاشتند و این مجموعه با کشف مسکوکات چمن حضوری، بیش از پیش وسعت یافته بود، اتاق مذکور نیز یکی از پشتوانه‌های کتاب گُزه‌اد تلقی می‌شد. مانند ترجمه کتاب گدارد «آثار باستانی بودایی در بامیان» توسط گُزه‌اد، کتاب راهنمای مسکوک شناسی وی نیز دارای یازده صفحه، تصویر با کیفیت بود که شامل تصاویر تمام سکه‌های مورد بحث بود. قرار گرفتن میوزیم در مجاورت قصر شاهی دارالامان، در شرایطی که صنعت چاپ چندان توسعه نیافته بود، چاپ تصاویری که به هزینه زیادی نیاز داشت، سطح سرمایه‌گذاری بر روی تولیدات انجمن و ایجاد تاریخ ملی را نشان می‌دهد، تاریخی که افغانستان باستان را به عنوان یک تمدن عظیم در کنار یونان و هند قرار می‌دهد.

در اواخر دهه ۱۹۳۰، گُزه‌اد با معرفی افغانستان باستان به عنوان سرزمین آریانا، نوع نگاه خویش را درباره آریانیسم شرح می‌داد. حد اقل در برخی قسمت‌ها، این طرز نگرش گُزه‌اد از افکار خاورشناس قرن نوزدهم انگلستان، اچ. اچ. ویلسون (۱۷۸۶-۱۸۶۰) نشأت می‌گرفت. اما چنانچه در نوشته‌های یعقوب حسن خان مشاهده کردیم، نظریه‌های آریانیسم قبلاً از طریق اتاق‌های انجمن ادبا هنگام تحریر این آثار توسط بهزاد، به گردش درآمده بود. اندکی پس از جایگزین کردن پشتو تولنه به جای انجمن ادبای کابل، با فشار وزرا جهت برتری یافتن زبان پشتو بر فارسی، گُزه‌اد مقاله‌ای را تحت عنوان «آریانا یا افغانستان قبل از اسلام» در جورنال منتشر کرد. در سال ۱۹۴۲ بعد از تقرر وی به عنوان معاون شعبه تاریخ پشتوتولنه در سال ۱۹۳۷ و بنیانگذار انجمن تاریخ افغانستان در سال ۱۹۴۲، گُزه‌اد مونوگراف کاملی را برای معرفی افغانستان امروزی در کنار آریانای قدیم تخصیص داد. اما دوران انجمن تاریخ افغانستان ما را فراتر از هدف این مقاله خواهد بُرد که همانا تمرکز بر دگرگونی‌های انقلاب تاریخ نگاری دهه ۱۹۳۰ [در افغانستان] می‌باشد.

نتیجه گیری

در صفحات گذشته مشاهده شد که چطور انجمن ادبای کابل، یکی از عالی‌ترین و نزدیک‌ترین نهادهای آموزشی به دولت، تاریخ – مخصوصاً تاریخ باستان – را به یک موضوع پر اهمیت و حیاتی تبدیل می‌کند. پس از شرح پیشینه تاریخ نگاری در مقایسه با تاریخ نگاری‌های جدید که به انجمن ادبای کابل مربوط می‌شوند، بخش‌های قبلی مقاله، نمونه‌هایی از مطالعه موردی این تاریخ نگاری‌های جدید را ارائه نمود تا سیر تکامل پرسرعت شیوه‌های جدید تاریخ نگاری در افغانستان پس از اخذ استقلال و

برقراری روابط جدید بین المللی مشخص شود. در مقایسه با روش‌های تاریخ‌نگاری سلسله‌نویسی و نسب‌نامه‌نویسی رایج و در مقایسه به سبک تاریخ‌نگاری فارسی قدیم که با پشتیبانی مقامات در دهه ۱۹۲۰ صورت می‌گرفت، تاریخ‌های نوشته شده در انجمن ادبای کابل راهکارهای بسیار جدیدی را رابطه به گذشته افغانستان آشکار ساخته است. این تفاوت تاریخ‌نگاری از نظر منابع و میتودها و از نظر دوره تمرکز، به وضوح قابل مشاهده است. در کمتر از یک دهه، پیروان جدید «تاریخ قدیم» پا به عرصه وجود نهادند که در پایان دهه سی به نحوی، مفهوم جدید هویت تاریخی افغانستان را به عنوان آریانا ایجاد کردند.

در حالی که پیامدهای سیاسی این مدل فراتر از اهداف مقاله کنونی یعنی بررسی پیشرفت‌های روشنفکری می‌باشد، اشاره به منابع جدید انگلیسی و فرانسوی تاریخ‌نگاری مبتنی بر آریانیزم خالی از فایده نیست. تحقیقات بیشتری می‌تواند نوع مشارکت روشن‌فکران آلمانی و تا حدی روشن‌فکران هند و ایران را در این دوره روشن سازد. از تبدیل شدن آلمان به شریک اقتصادی پیش‌تاز و همکار انکشافی افغانستان، می‌توان به عنوان نقطه آغاز این دوره نام برد. همچنین مکاتب انگلیسی زبان و فرانسوی زبان کابل هم‌تای آلمانی نیز داشتند که با نام امانی-اوبرلیسکول در سال ۱۹۲۴ تاسیس شده بود. در حال حاضر، نمونه آثار بررسی شده در این تحقیق، ارتباط تاریخ‌نویسان انجمن ادبای کابل را به تحقیقات انجام شده در انگلیس و فرانسه، بیش از تحقیقات انجام شده در آلمان نشان می‌دهد. دوران همبستگی‌های جدید روشنفکری تحت تأثیر مکاتب تازه تاسیس کابل که پس از استرداد استقلال افغانستان به میان آمدند، درهای دنیای بزرگتر و باستانی‌تری را باز کرد، حتی فراتر از دنیای تاریخ‌نویس بزرگی همچون فیض محمد کاتب که با اتکا به منابع فارسی و عربی تاریخ‌نگاری می‌کرد. تاریخ‌نگاری همچون سایر روش‌های روشنفکری دهه ۱۹۳۰ در افغانستان، بسیار پُر بار بود.

به هر اندازه که تحقیق علمی یک روشنفکر کوچک باشد باز باید این سوال مطرح شود که چه تأثیراتی را در پی داشته است. در پاسخ می‌توان گفت: خوانندگان این انتشارات چنانچه در این مقاله بسیار به اختصار مورد بحث قرار گرفت، شامل اعضای انجمن ادبای کابل و جانشین آن پشتو تولنه می‌شد که خود در بردارنده تمام روشن‌فکران و نهادهای سیاسی اعم از وزیر معارف «محمد نعیم خان» و ملک الشعرا عبدالحق بی‌تاب تا سایر افراد باسواد، معلمان مکاتب و مقامات دولتی بود. سایر افراد باسواد در کابل و احتمالاً سایر کلان‌شهرها نیز می‌توانستند به نشرات انجمن مخصوصاً افرادی که در ولایات با حکومت ارتباط داشتند، دسترسی داشته باشند. سالنامه کابل نیز برای این افراد همچون جریده رسمی محسوب می‌شد.

در سال‌های آینده، اندیشه گُهزاد یعنی افغانستان به مثابه آریانای باستان، در اشکال مختلف بازتاب یافت. نه تنها باعث شد که نسل جدید مطابق به تاریخ گُهزاد نامگذاری شوند، بلکه خط هوایی آریانا نیز در سال ۱۹۵۵ و همراه با آن شرکت ملی بس آریانا نیز تاسیس شدند. در تکت‌های آن تصویر بت‌های بامیان چاپ شده بود. در سال ۱۹۶۷ خط هوایی دوم افغانستان تحت عنوان خط هوایی باختر (پشتو: باختر الوطنه) نیز با توجه به شکوه و عظمت قبل از دوران اسلامی افغانستان یعنی باختر زمین تاسیس شد. با توجه به دهه ۱۹۳۰ و دگرگونی‌های آن، شاید بتوان گفت بارزترین نشانه‌های بازگشت گذشته (دوران باستان) به هویت ملی در سال ۱۹۳۹ صورت گرفت. در ابتدای همان سال آژانس خبری باختر به صورت رسمی تاسیس شد، (به پشتو: د باختر خبری آژانس) که تحت نظر ریاست مطبوعات حکومت فعالیت می‌کرد، دوم تاسیس بانک افغانستان (به پشتو: د افغانستان بانک) نیز صورت گرفت که لادویگ ادامیک (Ludwig Adamec) آن را پایه گذاری کرد و «وظایف بانک مرکزی را انجام می‌داد.» برخلاف سایر علایم متشکل از سمبول‌های اسلامی و خانوادگی که در سکه‌ها، مهرها و اوراق رسمی حکومت چاپ می‌شد، نشان بانک افغانستان با استفاده از سکه یونانی باختری ایوکر تایدس اول (۱۷۱ الی ۱۴۵ قبل از میلاد مسیح) ساخته شد. نشان د افغانستان بانک، روی سکه را نشان نمی‌دهد: تصویر ایوکر تایدس را که به طرز مشکوکی کلاهخود مقدونی بر سر دارد و به صورت مربع شکل با

شکل ۳ نشان د افغانستان بانک: سکه یونانی-باختری ایوکر تایدس اول

تاریخ ملی که توسط گُزاد منتشر شده است و در آن یونانی‌های «خارجی» به صورت نامناسب با کوشانی‌های «بومی» بگرام مقایسه شده است. به جای آن، پشت سکه به عنوان نشان تجاری بانک انتخاب شده است. پشت سکه دیوسکاری را بر پشت اسپ نشان می‌دهد که توسط (پادشاه ایوکر تایدس کبیر) محاصره شده و در قسمت بیرون آن خط مایل قرار دارد که عبارت «د افغانستان بانک» و سال تاسیس (۱۹۳۹/۱۲۱۸) با الفبای عربی و لاتین در میان آن نوشته شده است. در زیر علامت دایروی شکل دو ظرف شاخ مانند قرار دارد که از داخل شان سکه بیرون می‌شود: گنجینه تاریخی به عنوان ثروت ملی. کمتر از یک سال پس از انتشار مونوگراف گُزاد در مورد مسکوکات باستانی همراه با سکه نقره‌ای ایوکر تایدس اول که بانک آن را از میان عکس‌های موجود در کتاب مسکوکات قدیم افغانستان به عنوان نشان تجاری خود انتخاب کرد. در آخرین اشاره به ابعاد فراملیتی احیای تاریخ قدیم افغانستان همین سکه به عنوان تنها تصویری نمایش داده شد که در کتاب درسی گُزاد «مسکوکات و مدال‌ها» اثر لیونورمانت به زبان فرانسوی به عنوان پول افغانستان نشان داده شده بود.

خواه مسکوکات شناسی یا اقتصاد، علم جدیدی که مدلول انتشارات انجمن ادبا و نوشته‌های گُزاد بود، با تمویل د افغانستان بانک و انجمن تاریخ افغانستان سه سال بعد، باعث ایجاد شبکه‌های روشنفکری فراملیتی جدید در این دوره شد. فعالیت بانکداری اولین بار طی مقاله‌ای توسط حبیب الله خان طرزی در جورنال رسمی وزارت تجارت یعنی جورنال اقتصاد برای مردم عادی معرفی گردید؛ که در سال ۱۹۳۲ تقریباً همزمان با جورنال کابل «انجمن ادبای کابل» تاسیس شد. طرزی ریاست هیأت افغانستان در پاریس را از سال ۱۹۲۳ الی ۲۴ و ۱۹۲۸ الی ۲۹ بر عهده داشت. پس از بازگشت به کابل، از سال ۱۹۳۲ الی ۱۹۳۳ از طریق معینیت وزارت امور خارجه، درس‌های زیادی را از فرانسه برای هموطنانش به ارمغان آورد. در حالی که اولین مقاله وی در باره بانکداری در سال ۱۹۳۲ نشر شد، املائی کلیدواژه مهم اما ناشناخته خارجی یعنی بانک، تا آن زمان به خوبی مروج نشده بود: با توجه به تلفظ کلمه فرانسوی بانک (Banque)، طرزی بانگ نوشته بود، در حالیکه بعدها املائی فارسی آن به صورت بانک یا بنک ترویج یافت. در اینجا، این مدرک املائی ظریف نسبت به مسیر تکامل فراملیتی روشنفکران نوین افغانستان [اشاره دارد].